



نوروز

یا
نگارینهء از هویت ملر - فرهنگنا

سلیمان راوش

ویراستار و صفحه آرزا: قاسم آسمایر

پیش: انتشارات راه پرچم

شناسنامه کتاب:

عنوان: نوروژ نگارینهء از هویت ملی - فرهنگي ما

نویسنده: سلیمان راوش

ویراستار و صفحه آرا: قاسم آسمایی

پخش: انتشارات راه پرچم مارچ ۲۰۲۵



راه پرچم ناشرانديشه های دموکراتیک

www.rahparcham1.org

فهرست

- یادداشت کوتاهی دربارهٔ این کتاب ا
- نوروز یا نگارینه نگاری از هویت ملی، آیینی و فرهنگی ما ۱
- جشن چهارشنبه سوری ۳۹
- سیزده بدر (سیزدهم نوروز) یا روز ستایش، سپاس و بستن پیمان عشق
..... ۵۲

یادداشت کوتاهی دربارهٔ این کتاب

خوانندهٔ گرامی!

کتابی را که می‌خواهید بخوانید مجموعه‌ای دربارهٔ نوروز است که قبلاً در سال‌های بسیار دور نشر کرده‌ام. ولی چنانکه می‌دانید نوروز گذشته از آنکه یک رویداد تقویمی است، در پهلوی آن طی قرن‌ها و سال‌ها چنانکه سازمان ملل متحد رسماً بیان نموده است که نوروز (میراث فرهنگی بشری) به حساب می‌آید، این گفته خیلی عمیق است که بیانگر باستانی بودن، فرهنگی بودن و تعلق داشتن به یک گستره وسیع تمدن بشری می‌باشد.

مجموعهٔ معنایی این سه اصل بالایی در نوشته‌های دربارهٔ نوروز و جشن‌های پیوندی آن: «چهارشنبه سوری» و «سیزده بدر» که شامل این کتاب تحقیق شده است به بررسی گرفته شده. شاید عزیزی پرسش نماید که چرا با وجودیکه این نوشته‌ها نشر شده، بازهم اقدام به نشر آن در کتاب جداگانه‌ی کرده ایم. شما می‌دانید که چند هزار سال است که از نوروز تجلیل به عمل می‌آید و هیچگاه تکراری شمرده نشده، بلکه در هربار بر گنجینه‌ی فرهنگی آن افزوده شده است و گنجینه‌های افزوده حفظ گردیده و نسل‌های بعد از آن استفاده می‌برند.

شما آگاهید که مثلاً آثار بزرگان شعر و ادب در جهان بارها و صدها بار از سوی آدم‌ها با افکار مختلف به نشر می‌رسد و این نشر و بخش همچنان ادامه دارد و باید گفت که نوروز بزرگترین همه است، میراث فرهنگی بشری است، نباید گذاشت که فقط از لحاظ تقویمی به یادها آورده شود و بس. با این بینش بود که جناب «قاسم آسمایی» که یکی از شخصیت‌ها در

عرصهء فرهنگ می باشد، پیشنهاد کردند که مجموعه نوشته های مرا در مورد نوروز و حول حوش آن در یک کتاب الکترونیکی تنظیم نمایند که من بیدرنگ موافقت خویش را ابراز داشتم.

با اظهار سپاس از او و «انتشارات راه پرچم» اینکه کتاب دست شما و دست نسل های بعد من و شما باد.

س. راوش

نوروز یا نگارینه نگاری از هویت ملی، آیینی و فرهنگی ما

بجمشید بر گوهر افشانند
مران روز را روز نو خواندند
ســـر سال نو هرمز فرودین
برآسود از رنج روی زمین
بزرگان بشادی بیارستند
می و جام و رامشگران خواستند
چنین جشن فرخنده از آن روزگار
بما ماند از آن خسروان یادگار

شاهنامه فردوسی^۱

بباغ تازه کن آئین دین زرتشتی
کنون که لاله بر افروخت آتش نمرود

حافظ شیرازی

نوروز نگارینه نگارآئین و فرهنگ عجمیان است. عجم اینجا به روال بیان عرب، بیشتر منظور از مردمان شانزده شهر اوستایی است. تازی‌ها، غیراعراب، به شمول ترک و پارسی و اروپایی را عجم می‌خواندند، اما بیشتر منظور آنها از مردمان حوزه خراسان و پارس تا به رود سند بود.

اعراب نوروز نداشته و از نوروز عجم آگاه نیز نبودند. چون با فرهنگ و آیین و تمدن جهان بیگانه بودند. حکایت معروف که دال بر جهالت تازیان می‌تواند باشد، اینست که وقتی تازیان خراسان را اشغال کردند جزیه بر آنها مقرر نمودند. هنگام حصول جزیه مهرگان رسیده بود، مردم بلخ به علاوه

مقدار معینه جزیه «هدیه‌هایی از ظروف طلا و نقره و دینار و درهم و جامه برای حاکم عرب آوردند. حاکم گفت: این جزو چیزبست که بر سر آن با شما صلح کرده ایم؟

گفتند: این چیزبست که در این روز به حاکم خود می‌دهیم که او را بر سر رأفت آریم.

گفت این چه روزبست؟

گفتند: مهرگان

گفت نمی‌دانم این چیست، اما خوش ندارم آنرا رد کنم شاید جزو حق من است، آنرا می‌گیرم»

ابوریحان بیرونی در کتاب اثارالباقیه در صفحه ۳۵ می‌نویسد که: «عبدالصمد بن علی در روایتی که آنرا به جد خود بن عباس می‌رساند نقل می‌کند که در نوروز، جامی سمین پر از حلوا برای پیغمبر هدیه آوردند و آنحضرت پرسید که این چیست؟

گفتند امروز روز نوروز است.

پرسید که نوروز چیست؟

گفتند عید بزرگ ایرانیان است.»

پس از اكمال تجاوز اعراب بر خراسان و کوچ آنها از مکه و مدینه و بصره و شام و عراق که تعداد آنها به میلیون‌ها نفر می‌رسید، اعراب به معنی نوروز پی بردند و آنرا به خلفای خویش در جزیره‌العرب نیز گزارش کردند.

اعراب نوروز را تحریم نکرد، در نهی و منع نوروز نه در قرآن آیتی است و

نه حدیثی و وجود دارد. حتی روایتی دال بر منع نوروز از سوی خلفای عرب هم موجود نیست. اما سوال اینجاست که چرا اعراب مسلمان، کتابخانه‌ها را آتش زدند، کتاب‌ها را سوختاندند و معابد زرتشتی، بودایی، و کلیساهای عیسویان را ویران نمودند و دانشمندان و اهل اندیشه را سر بریدند و به دار آویختند، جشن سده و یلدا و دیگر اعیاد و ایام مبارک و خدا پرستانه‌ی به ویژه زرتشتیان یکتا پرست را مشمول نهی از منکر خویش گردانیدند؛ ولی نوروز را نخواستند جزء از منکرات عربی سازند.

به نظر می‌آید برای آنها یکه سطری از تاریخ را به خوانش گرفته باشند پاسخ روشن است. و اگر نباشد واقعیت این است که تازیان مسلمان در تجاوز بر فارس و خراسان و همه کشورهای دیگر هدف ترویج اندیشه و یا آیین خداپرستی را نداشتند، که اگر می‌داشتند هرگز به فارس، خراسان تجاوز نمی‌کردند، برای اینکه در کشورهای مانند افغانستان (خراسان) و فارس (ایران) هزاران سال پیش از اسلام دین یکتاپرستی رواج داشت و مردم خدا پرست بودند. که ما از این آیین خداگرایانه در جای دیگری این مقاله بحث خواهیم کرد. اما عکس آن، تازیان حتی از مسلمان شدن یعنی از گرویدن مردم به دین شان در هراس بودند و نمی‌خواستند که مردم به اسلام شان بپیوندند. حکایت جالبی که این ادعا را ثابت می‌نماید:

در تاریخ «تمدن اسلام» تألیف جرجی زیدان نوشته شده است که در زمان عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی که به هر حال نسبت به دیگر خلفای عرب می‌شد وی را عادل نامید، کسی از ظلم جراح بن عبدالله والی خراسان شکایت نمود که مردم خراسان با وجود آنکه اسلام را می‌پذیرند با آنها باید جزیه پردازند. عمر نامه به جراح نوشته می‌گوید: «هرکس که با تو نماز می‌خواند از پرداخت جزیه معاف است.»

این فرمان عادلانه سبب شد که گروه انبوهی اسلام آورند، و حاشیه نشینان به والی یادآور شدند که اسلام اینان برای نپرداختن جزیه است چه بهتر که

آنها را با ختنه آزمایش کنی. جراح این را برای خلیفه فرستاده اضافه کرد که با اسلام اینان مقدار جزیه رو به کمی گزارده و بیم آن می‌رود که بازهم جمعی مسلمان شوند و جزیه از این هم کمتر گردد، پس چه بهتر که موضوع ختنه را عملی سازیم.»^۲

با این وضع ملاحظه می‌گردد که اعراب مسلمان هیچگونه علاقه‌ی به مسلمان شدن مردم نداشته و عکس آن، از اسلام آوردن مردم وحشت می‌نمودند. اعراب مسلمان فقط در پی آن بودند که شرایطی به وجود آورند که منافع آنان را حفظ نماید و اگر وضعیت و یا مناسبتی برای شان سودآور می‌بود، هرگز در پی نابودی آن نمی‌گردیدند، بر عکس آن را حفظ هم می‌نمودند.

نوروز از جمله اعیاد مقدس مردم سرزمین ما بود. مردم برای یکدیگر در آن روز هدیه‌ها می‌دادند و رسم بوده که برای حاکمان و شاهان، رعایا تحایف گرانبهایی در روز نوروز و مهرگان تهیه می‌دیدند. حتی شاهان کشورهای دیگر نیز برای شاهان سر ما تحایف بزرگ می‌فرستادند.

اعراب با ملاحظه این رسم مهردوستانه و مهرورزانه مردم سرزمین خراسان، جابرانه از مردم خواستار هدایا می‌شدند و مردم به ناچار هدایا را نه با مهر، بلکه جبراً می‌پرداختند. در تاریخ تمدن اسلام نوشته شده است که: «عاملان بنی امیه در فارس میوه باغ‌ها را به ب‌های زیاد از معمول تخمین می‌زدند و مطابق ارزیابی ظالمانه خود از آنان مالیات می‌گرفتند. دیگر از بیدادگری‌های آنان برای افزایش درآمد، آنکه بر زمین‌های بایر نیز مالیات وضع کردند، و از ایرانیان هر سال عید نوروز مالیاتی به نام عیدی می‌گرفتند و در زمان معاویه این عیدی ده میلیون درهم می‌شد.»^۳

در زمان اموی‌ها هدایای نوروزی اجباراً از مردم اخذ می‌گردید تا اینکه مردم ناچار شدند دست از برگزاری نوروز بردارند و خود را مسلمان بگویند، تا بدین وسیله شانه‌های خویش را از پرداخت جزیه نوروزی سبک سازند.

این مسأله در بسیار از موارد پیش آمده است. برای آنکه این موضوع دقیق‌تر بیان‌گردد باید افزود: در تاریخ تمدن اسلامی گفته شده که عبدالمملک بن مروان به حجاج بن یوسف ثقفی حاکم خراسان دستور داد که جزیه را تماماً از مردم اخذ ندارد، مبلغی را برای زمین‌داران نیز بگزارد که صرف نمایند.

پس از چندی حجاج به عبدالمملک نامه نوشت که اجازه بدهد که: «مختصر مساعده باقی مانده را از زمین‌داران بستاند.» ولی این پیشنهاد به قدری ظالمانه بود که عبدالمملک آن رد کرده نوشت: «با آنچه گرفته‌ای قانع باش و به باقی مانده چشم مدوز، برای این بینوایان گوشت و استخوانی باقی بگذار تا اطراف آن چربی جمع شود.»^۴

سپس جرجی زیدان می‌نویسد: «ظاهراً همین فشار پاره‌ای از زمین‌داران و روستاییان را برآن داشت که اسلام آورند و در پناه دین از بیدادگری رها شوند. ولی این کار هم آنان را از پرداخت جزیه و خراج آزاد نساخت. این بیدادگری‌ها تنها به دست حجاج انجام نمی‌گرفت. جراح در خراسان و دیگران در بلاد ماوراءالنهر نیز چنان و بدتر از آن می‌کردند تا آنجا که مردم سمرقند برای گریز از پرداخت جزیه اسلام آوردند و چون دیدند اسلام‌شان سودی ندارد و جزیه آنان پس گرفته نمی‌شود دوباره به دین پیشین خود برگشتند.»^۵

سرنوشت نوروز هم به همین منوال بود، حتی می‌گویند که تازیان مثلاً عمر بن عبدالعزیز و معتضد دو خلیفه عباسی با تقلید از سنت شاهان (آریایی) لباس زریفت می‌پوشیدند، روی تخت می‌نشستند و سپس یک تن خوش‌صدا و خوش‌قدم، به نام میرنوروزی یا (میمنت)، پروای ورود می‌خواست و شاد باش می‌گفت.^۶

پس از آنکه مردم خراسان باب مقاومت‌ها را علیه لشکریان متجاوز اعراب می‌گشایند، از نوروز حتی در زمان طاهریان و صفاریان در تاریخ کشور ما خبری نیست، به طور یقین نوروز تجلیل می‌شده اما نه چونان روزگاران

پیش از تجاوز اعراب جزیه ستان. اگر تجلیل می‌شده در بین اعضای خانواده بوده و بسیار خاموشانه و توأم با ترس و وحشت از حاکمان اعراب و تحصیلداران مستعربه‌های آنان.

و در طی این چندین قرن است که آیین نوروز به انزوا و حتی به فراموشی سپرده می‌شود. در فارس (ایران امروزه) عکس خراسان (افغانستان) از نوروز قسماً در دوران امویان و عباسیان تجلیل به عمل می‌آمده است و این به علتی است که مردمان فارس بسیار زود مقاومت را علیه اعراب رها نمودند و به پرداخت جزیه تن در دادند، و رفته رفته چنانکه علی دشتی در کتاب «۲۳ سال» می‌نویسد:

«ایرانیان مطابق شیوه ملی خود در مقام نزدیک شدن به قوم فاتح برآمدند و از در اطاعت و خدمت وارد شدند. هوش و فکر و معلومات خود را در اختیار ارباب جدید خود گذاشتند زبان آنها را آموختند و آداب آنها را فرا گرفتند، لغات قوم فاتح را تدوین و صرف و نحو آن را درست کردند و برای اینکه فاتحان آنان را به بازی بگیرند از هیچگونه اظهار انقیاد و فروتنی خود داری نکردند. در مسلمانی از خود عرب‌ها پیشی گرفتند و حتی در مقام تحقیر دین و عادات گذشته خود برآمدند و به همان نسبت در بالابردن شأن عرب و بزرگان عرب تلاش کردند و اصل شرف و جوانمردی و مایه سیادت و بزرگواری را همه در عرب یافتند. هر شعر بدوی و هر مثل جاهلانه و هر جمله بی‌سر و ته اعراب جاهلیت نمونه حکمت و چکیده معرفت و اصل زندگانی شناخته شد. به این که مولای فلان قبیله و کاسه لیس سفره فلان امیر باشند اکتفا کردند. افتخار کردند که عرب دخترشان را بگیرد و مباحث می‌کردند که نام عربی بر خود گذارند. فکر و معرفت آنان در فقه و حدیث و کلام و ادب عرب به کار افتاد و هفتاد در صد معارف اسلامی را به بار آورد.»^۷

در حالیکه مردم خراسان عکس فارس‌یان، جانبازانه علیه اعراب مسلمان

متجاوز به نبرد می‌پرداختند و با شمشیر از آیین و فرهنگ خویش دفاع نموده و نمی‌خواستند که تسلیم شوند.

نوروز را نیز فارسیان پس از آنکه به گفته‌ی علی دشتی، عرب تر از عرب شدند به یک آیین اسلامی تبدیل نمودند. چنانکه گفتیم خراسانیان پس از یک سکوت چند قرنه سرانجام در دوره‌ی با شکوه سامانیان دوباره در پی احیای آیین و فرهنگ خویش برآمدند. شاعران و خدای‌نامه نویسان (باید دانست که خدای‌نامه به معنی شاهنامه است زیرا یکی از معنی کلمه خدای «پادشاه» بود چنانکه ملوک بخارا را «بخار خداه» می‌گفتند.) قلم به دست گرفتند تا فر و شکوه آیین و فرهنگ نیاکان را دوباره به یادها بیاورند و آنرا پاسداری نمایند.

در راستای این یادآوری‌ها و ترسیم‌های آیین و فرهنگ، پیشتر از مردان، مادینه عقاب عرشینه پرواز خرد و شعر، رابعه بلخی است که در غزل نوروزی یا بهاری خویش صدای آذر و مانی را بلند می‌نماید و می‌گوید:

فشاند از سوسن و گل سیم و زر باد
 زهی بادی که رحمت باد بر باد
 بداد از نقش آذر صتد نشان آب
 نمود از سحر مانی صد اثر باد

و یا

ز بس گل که در باغ ماوی گرفت
 چمن رنگ ارژنگ مانی گرفت
 سر نرگس تازه از زر و سیم
 نشان سر تاج کسری گرفت

و بعد از رابعه شاهدخت ستیغ نشین قله‌های بلند خرد در بلخ، که سوگمندانه بیشترین اشعار او را منکران عقل و خرد از بین برده اند، دقیقی

بلخی است که بی‌هیچ هراسی از مفتیان قصاب سرشت جهل، فراز می‌آید،
چنانکه فردوسی در باره او می‌گوید:

دقیقی زجایی فراز آمدی
بر آن جام می‌داستان‌ها زدی
به فردوسی آواز دادی که می
مخور جز به آیین کاووس و کی

دقیقی اولین شاعری است که خواست بنای فروریخته شده‌ای هویت آیینی و فرهنگی و ملی مردم ما را که به وسیلهٔ اعراب متجاوز صورت گرفته بود، تعمیر نماید. او بود که شاهنامه را آغاز نمود و چراغ در آتشکده آئین زرتشتی گذاشت و گفت:

دقیقی چهار خصلت برگزیده ست
به گیتی از همه خوبی و زشتی
لب یاقوت رنگ و ناله چنگ
می خوشرنگ و دین زردهشتی

گرچه پیش از دقیقی هواخواهان استقلال و آزادی از استعمار آیینی و فرهنگی اعراب دست به کار تدوین و تألیف شاهنامه‌ها زده بودند که از جمله می‌توان از شاهنامه ابوالمؤید بلخی و منظومه مسعودی مروزی و شاهنامه‌ای که به فرمان ابومنصور بن عبدالرزاق طوسی نوشته شده، نام برد که بنا به گفته مرتضی راوندی: به ظن قوی، فردوسی طوسی همین شاهنامه را از نثر به نظم در آورده است.^۸

به هر حال فردوسی بزرگ، سرانجام تاریخ هویت ملی، آیینی، فرهنگی و اجتماعی مردم را ساخت و حماسه جاویدانه‌ای به یادگار گذاشت که شوربختانه چشمان «نسل یاوه و خاکستر» از قرن‌ها بدین طرف در نور آن نمی‌تواند باز شود، از بس که به تاریک‌ها عادت نموده اند. پس از آن

شاعران و پژوهشگران بسیار دیگر به بازخوانی و بازگویی شکوه، جلال، فر و خرد پیش از اسلام پرداخته اند. از شادروان علی احمد کهزاد گفتار نیکویی است اندرین باب که در کتاب تاریخ افغانستان می نویسد:

«دانشمندان آریانا یا خراسان این وقت باردیگر به فکر افتادند تا در تربیت ملی و تقویت روحیات قومی از تذکار کارنامه‌های پادشاهان و پهلوانان باستانی مملکت کار بگیرند. این مرام از مدتی در دل‌ها نهفته بود تا دوره علم پروری منور سامانی رسید و زمینه برای پرورش چنین امید از هر حیث مستعد شد. پادشاه، وزیر، حکومت و محیط موافق افتاد و مخصوصاً دربار احمد بن اسماعیل و نصر بن احمد و نوح بن نصر که روی هم‌رفته سال‌های بین ۲۵۹- ۳۴۳ هجری را در بر می‌گیرد، مساعدترین همه زمانه‌ها بود. یک عده فضلا و دانشمندان و گویندگان بزرگ از نقاط مختلف خراسان قد علم نموده و در این زمینه قلم برداشتند، ولی باز مرکز این جنبش بزرگ و کانون تجدید خاطرات باستانی و مبدأ تقویه روحیات ملی، باختر یعنی سرزمینی بود که وید و اوستا را به جامعه آریایی (!) تقدیم نموده بود. به تعقیب ریشی‌های ویدی و گویندگان اوستایی جمعی از دانشمندان بلخی مانند ابی منصور محمد دقیقی بلخی، ابو علی سینا بلخی، ابوالموید بلخی، ابوشکور بلخی و یک عده فضلائی دیگر بلخ مصمم شدند تا خاطرات عظمت و جلال پادشاهان قدیم کشور خود را تجدید نمایند. این کار با دقیقی بلخی شروع شد و شعرای دیگری هم در آن دست زدند و با شاهنامه و گرشاسب نامه اسدی طوسی به پایه تکمیل رسید. پادشاهانی را که شاهنامه‌ها، گشتاسب‌نامه‌ها، گرشاسب‌نامه‌ها، نامه‌های خسروان و غیره نام می‌برند، همه بلا استثنا همان پادشاهان و پهلوانان قدیم آریانا (!) هستند که بار اول وید و بعد از آن اوستا از آنها تذکار نموده و شاهنامه‌ها با پاره‌ای تصرفات و تشکیل صحنه‌های متعدد و یاد آوری از بعضی پهلوانان دیگر که بعد از عصر اوستا ظهور کرده اند، همان خاطرات، واقعات و گزارشات تاریخی قدیم آریانا (!) را روی صحنه‌های حقیقی آن بلخ، زابل، کابل، قندار،

سیستان، هرات و غیره ترسیم کردند.»^۹

در چنین اوضاعی که مردم افغانستان در پی بازسازی هویت ملی و آیینی و فرهنگی خویش برآمده بودند، پارسیان که دل در گرو اعراب داده بودند و بگفته علی دشتی هر جمله بی سر و ته عرب را چکیده معرفت قلمداد می کردند و سعی داشتند که به شیوه اعراب، دروغهای خویش را آسمانی بین مردم جابزنند، به مسخره ترین ترفند بافیها به نفع فرهنگ عرب و مسخ فرهنگ و آیین عجم دست به کار شدند. مثلاً محمد بن شاه مرتضی معروف به ملا محسن فیض (۱۰۰۷-۱۰۹۱) پس از آنکه در دوره سامانیان و غزنویان مردم دوباره در اثر شکست حاکمیت سیاسی اعراب، به برگزاری اعیاد مبارک نیایی خویش از جمله نوروز، سده، مهرگان و بسیار دیگر رو می آوردند، در بین پارسیان تعبیرهای امام جعفر صادق از نوروز را تبلیغ می نماید.

پیش از آنکه به رد این تعبیرها که بسیار مسخره و خنده دار است پرداخته شود، حرفهای امام جعفر صادق را که تا امروز در بین به ویژه معتقدین شیعه رواج دارد می نویسم: «از رساله ی نوروز و سی روز ماه تألیف محمد بن شاه مرتضی معروف به ملا محسن فیض ۱۰۰۷-۱۰۹۱ فشرده نقل می شود. چنین روایت شده از معلی بن خنیس که در روز نوروز نزد منبع حقایق و دقائق، امام جعفر صادق (ع) رفتم، فرمود: آیا می دانی امروز چه روز است؟ گفتم فدای تو شوم، روزی است که عجمان تعظیم آن می نمایند و هدیه به یک دیگر می فرستند. فرمود به خانه ی کعبه سوگند که باعث آن تعظیم امری قدیم است، بیان می کنم آن را برای تو تا بفهمی.

گفتم: ای سید من! دانستن این را دوست تر دارم از آنکه مرده ی من زنده شود و دشمنان من بمیرند.

پس فرمود: ای معلی، نوروز روزی است که خدای تعالی عهد نامه از ارواح بندگان خود گرفته که او را بندگی نمایند و دیگری را با او شریک نسازند و

ایمان بیاورند به فرستاده‌ها و حجت‌های او وائمه معصومین (ص) و اول روزی است که آفتاب طلوع کرده و بادی که درختان را بارور می‌سازد وزیده، و خرمی زمین آفریده شده. و روزی است که کشتی نوح، بر زمین قرار گرفته، و روزی است که خدای تعالی زنده گردانید جماعتی را که از بیم مرگ از شهر و دیار خود بیرون رفته بودند و چندین هزار کس بودند. پس اولاً حق تعالی حکم کرد ایشان را که بمیرند، بعد از آن زنده گردانید. و روزی است که جبرئیل (ع) بر حضرت رسالت ص نازل شد به وحی. و روزی است که آنحضرت بت‌های کفار را شکست. و همچنین حضرت ابراهیم ع در این روز بت‌های کفار شکست و روزی است که حضرت رسالت ص امر فرمود یاران خود را با حضرت امیرالمومنین (ع) بیعت امارات نمایند. و روزی است که آن حضرت، امیرالمومنین را میان جنیان فرستاد که بیعت ازایشان بگیرند. روزی است که بار دوم اهل اسلام با امیرالمومنین بیعت کردند. و روزی است که جنگ نهروان فتح کرد و به قتل رسانید ذوالثدیّه را که سر کرده خوارج بود. و قایم ال محمد، یعنی حضرت صاحب‌الامر (ع) ظاهر می‌شود. و روزی است که آنحضرت بر دجال ظفر می‌یابد و آن ملعون را در کناسه که محله‌ای است در کوفه از گلو می‌کشد. و هیچ نوروزی نیست که ما توقع خلاصی از غم نداشته باشیم زیرا که این روز به ما و شیعیان ما نسبت دارد، عجمان آن را حفظ کرده اند و شما ضایع کرده اید.»^{۱۰}

اینجا لازم است که در برابر هر جمله امام جعفر، باید سکوت کرد و بس. اما مسأله این نیست که امام جعفر غلط می‌گوید. مسأله اینست که چگونه سعی به عمل آمده است که هویت یک پدیده کاملاً غیر عربی و مطلق به یک آیین و فرهنگ دیگر را مسخ نموده و هویت ناسوتی آنرا انکار نمایند. تا مردم نتوانند از هیچ مجرای به هویت خویش پی ببرند و در پی حفظ فرخنده گی ناسوتی آن باشند.

اعراب سعی کردند همه چیز، باید رنگ اسلامی داشته باشد و به اسلام تعلق بگیرد. کشورهای مفتوحه به دست اعراب به خاطر حفظ سیادت فرهنگ

و دین اعراب می‌بایست فاقد هویت ملی و فرهنگی می‌گشت، باید هرچه پیش از اسلام داشتند فراموش می‌کردند و یا باید آن را اسلامی می‌ساختند. نوروز را نیز اگر میل به حفظ آن داشتند باید مثل گوسفند ذبح اسلامی می‌شد تا حلال می‌گردید. و این ذبح به عمل آمد. این مجبوریت به ویژه پس از سقوط سامانیان ناگزیر گردید.

در دوران سامانیان چنانکه گفته آمدیم نوروز دو باره رواج پیدا کرد، اما نه به آن شکلی که پیش از اسلام دارای فر و شکوه اهورایی بود. زیرا با آنکه سامانیان خود از تبار زرتشتیان بودند و مجال رشد و آزادی آیین‌های نیایی را فراهم نموده بودند، اما حاکمیت دینی و فرهنگی اعراب همچنان بر جامعه مسلط بود، زیرا بیشترین نفوس به ویژه بلخ و بخارا را اعراب مهاجر و مهاجم تشکیل می‌داد و در پهلوی اینان مستعربه‌های بومی مانند قاضی و مفتی و حاکم، ملا، و شیخ و امام که منافع و مصالح خویش را در حفظ حاکمیت اصول اسلامی جستجو می‌کردند، در نفی فرهنگ، سنت‌ها و تمام آثاری که شهوات پست انسانی آنها را محدود می‌نمود و عکس آن جامعه را به سوی وادی آزادی، خرد و نیک منشی می‌کشاند با استفاده از جو تهدید و توحش اسلامی سعی و تلاش می‌نمودند تا از آن جلوگیری نمایند. و از سوی دیگر تمام نیایش‌گاه‌ها و معابد خدایپرستی از سوی اعراب مسلمان ویران گردیده بود.

مهم‌تر از همه زنان که عامل تعیین کننده و سازمان دهنده مراسم و جشن‌ها و مظهر شکوه و زیبایی‌ها و آزادی‌ها به شمار می‌آیند در طی قرون تجاوز و تسلط اعراب مسلمان، چنان قربانی دادند و ستم کشیدند که مبادا به دام کنیزگیر اعراب نیفتند و آنها از ترس اعراب مسلمان کنیزگیر سر از خانه بیرون نمی‌کردند. در حالیکه پیش از اسلام همین زنان بودند که در روز نوروز زمینه شادی و خنده و شوخی و زیبایی و مجلس آراپی را فراهم می‌آوردند. این مورد را در اشعار شرفنامه نظامی گنجوی به خوبی می‌توان

دریافت که می‌گوید:

دگر عادت آن بود که آتش پرست
 به نوروز جمشید و جشن سده
 ز هرسو عروسان نادیده شوی
 رخ آراسته دست‌ها در نگار
 مغانه می‌لعل برداشته
 ز برزین دهقان و افسون زند
 همه کارشان شوخی و دلبری
 جز افسون چراغی نیفروختند
 فرو هشته گیسو شکن در شکن
 چو سروسهی دسته گل به دست
 سر سال کز گنبد تیزرو
 یکی روزشان بودی از کوه و کاخ
 جدا هر یکی بزمی آراستی

همه ساله با نوعروسان نشست
 که نوگشتی آیین آتشکده
 ز خانه برون تاختندی به کوی
 به شادی دویدندی از زهر کنار
 به باد مغان گردن افراشته
 برآورده دودی به چرخ بلند
 گه افسانه گوئی گه افسونگری
 جز افسانه چیزی نیاموختند
 یکی پای کوب و یکی دست‌زن
 سهی سرو زیبا بود گل پرست
 شعار جهان را شدی روز نو
 به کام دل خویش میدان فراخ
 وز آنجا بسی فتنه برخاستی

شرفنامه نظامی گنجوی

اما پس از تسلط جابرانه حاکمیت دینی و فرهنگی اعراب این گوهر ذاتی نوروز یعنی (زن) و همچنان (هوم) افشرد شادی‌بخش خاص نوروز از حضور منع گردید. اما در خانه و خانواده‌هایی که اعراب و یا مستعرب‌ها رئیس فامیل نبودند، چنگ و چغانه شادی و سرور نوروزی و آرایش‌های دل انگیز رواج دوباره خویش را پیدا نموده بود. از این احوال، امام و مجریان امر بالمعروف و نهی از منکر بی‌خبر نماندند و تا توانستند خواستند جلو آن را گرفتند. چنانچه که وقتی امام محمدغزالی در اواخر سال‌های ۴۰۰ هجری مشاهده می‌نماید که دوکان‌ها در ایام نوروز پر از نقل و میوه‌های رنگ‌رنگ و وسایل تفریحی و شادی‌بخش است، فوراً دست به فتوا می‌برد و زیر عنوان (منکرات بازارها) می‌گوید:

«آنکه به خرنده دروغ گویند، و عیب کا لا پنهان دارند، و ترازو سنگ و چوب گز راست ندارند، و در کالاهش در کنند و چنگ و چغانه فروشند، و صورت حیوانات فروشند برای کودکان در عید، و شمشیر و سپر چوبین فروشند برای نوروز، و بوق سفالین برای سده و کلاه و قبای ابریشمین فروشند برای جامه مردان، و جامه رفوکرده و گاز رشته فروشند و فرا نمایند که نو است، و هم چنین هرچه در آن تلبیسی باشد، و مجمره و کوزه و دیوان و آوانی سیم و زر فروشند و امثال این. و اما صورت حیوان حرام است، و آنچه برای سده و نوروز فروشند چون سپر و شمشیر چوبین و بوق سفالین، این در نفس خود حرام نیست، ولیکن اظهار شعار گبران است که مخالف شرع است و از این جهت نشاید بلکه افراط کردن در آراستن بازار به سبب نوروز و قطایف بسیار کردن تکلف‌های نو ساختن برای نوروز نشاید، بلکه نوروز و سده باید که مندرس شود و کسی نام آن نبرد: تا گروهی از سلف گفته اند که روزه باید داشت، تا از آن طعام‌ها خوردن نیاید، و شب سده چراغ فرا نباید گرفت تا اصلاً آتش نبیند، و محققان گفته اند روزه داشتن این روز هم ذکر این روز بود، و نشاید که نام این روز برند به هیچوجه، بلکه با روزهای دیگر برابر باید داشت، و شب سده همچنین، چنانکه از او خود نام و نشان نماند.»^{۱۱}

پس از صدور مجموعه‌ای از این قبیل فتواها در جهت منع هویت آیینی و فرهنگی، مردم ما ناگزیر می‌شود که به نوعی در حفظ میراث‌هایی که مبین شکوه و جلال تاریخ پر عظمت شان به شمار می‌آید راه و چاره دریابند. مثلاً در فارس (ایران امروزی) واقعیت‌های اهورایی را بدینگونه به عناصر اسلامی پیوند دادند، چنانکه داکتر فرهنگ مهر محقق ارجمند ایرانی در این باره می‌نویسد:

«چون بحث از دیدگاه تاریخی است باید اشاره کنیم که پس از اسلام نسبت‌های تاریخی دیگری به نوروز - روز اورمزد فروردین - دادند. این نبوغ ایرانی بود که برای پایداری جشن‌های ملی به آنها رنگ مذهبی اسلامی و

سامی داد. این آمیزش اساطیر ایرانی و سامی محاسن و معایبی داشت. از محاسن آن اینکه سنن ایرانی و ملی حفظ شدند و از معایب آن اینکه امروز تفکیک بسیاری از سنن ایرانی و سامی مشکل است. برای نمونه در سه سده بلافاصله بعد از تسلط اعراب، برای حفظ آرامگاه کورش آن را قبر (ام‌النسا) و یا مقبره مادر سلیمان خواندند و یا آتشکده آذرگشسب را تخت سلیمان و تخت جمشید را تخت سلیمان نامیدند. در تغییر نام‌ها آنگونه زیاده روی شده بود که در قرن چهارم نویسندگانی چون ابن حوقل در کتاب صورت الارض و استخری در مسالک و الممالک و در قرن پنجم ابو ریحان بیرونی در آثارالباقیه عن القرون الخالیه و ابن بلخی در فارسنامه و محمد بن محمود بن احمد طوسی در کتاب عجایب المخلوقات و غراب‌الوجود، خود را مجبور دیدند که انتساب تخت جمشید را به سلیمان تکذیب کنند.^{۱۲}

در افغانستان نیز چنین واقعه‌ای رخ داده است، مثلاً برای آنکه مراسم نوروز را در زادگاه آن یعنی بلخ حفظ نمایند، آرامگاه زرتشت پیغام‌آور خدای را به قبر علی بن ابی طالب تبدیل نمودند، که این از یک جانب برای حفظ بزرگداشت نوروز حتماً ضروری بوده اما عیب آن در این شد که نوروز پس از گذشت سال‌ها همان پدیده‌ای شد که امام جعفر صادق از آن تفسیر به عمل آورده بود. در باره اینکه آرامگاه حضرت زرتشت به مرقد علی تبدیل یافته، داکتر فرهنگ مهر در کتاب فلسفه زرتشت می‌نویسد:

«بنا بر سنت زرتشتی اشو زرتشت در بلخ هنگامیکه سرگرم پرستش اهورا مزدا بود، به دست (تورا براتور) کشته شد. بنا به سنت، زرتشت ۷۷ سال داشت. سال‌های پیش در یکی از مسافرت‌هایم به افغانستان در مزار شریف (که مشهور به مزار علی است) از یک نفر شنیدم که می‌گفت مزار شریف، مزار یکی از بزرگان پیش از اسلام بوده است و بعد از تسلط اسلام، برای جلوگیری از تخریب، آن را مزار علی خوانده‌اند، در حالیکه مسلم است که آرامگاه علی در نجف است.»^{۱۳}

داکتر حسین وحیدی در کتاب شهر روشن زرتشت به نقل از پژوهش داکتر صادق کیا می‌نویسد که:

«چندی نگذشت که یاران زرتشت پیکر او را بر گرفتند و به (آرامگاه بزرگ) بردند، صادق کیا می‌نویسد: «که مزار شریف در افغانستان آرامگاه زرتشت است».^{۱۴}

این قلم در منبع دیگری از قول استاد پور داود نیز خوانده بودم که ایشان نیز به همین عقیده بودند. به هر حال واقعیت‌ها حتی پس از قرن‌ها هم پنهان نمی‌ماند به ویژه دروغ، سرنوشتی جز رسوایی ندارد. اما آنچه گفته آمدیم چه در جهت صلاح و چه در اغواء، هرچه بوده سرانجام مردم ماهیت اصلی نوروز را فراموش نموده و آنرا آنچه امام جعفر صادق تعبیر کرد؛ همان پنداشتند. اما جزئیات سنتی برگزاری آن از سوی زنان جامعه‌ی ما در خانواده‌ها به نحوی از انحا باقی ماند، که در جای دیگری از این مقال روی آن بحث خواهیم نمود. اما پیش از آن برمی‌گردیم به تاریخ و بزرگداشت این روز مبارک در پیش از اسلام و خاستگاه آن.

آیا نوروز آیین زرتشتی است؟

بسیاری از محققین و پژوهشگران در این مورد دچار اشتباه شده اند و نوروز را آیین زرتشتی شمرده اند. در حالیکه نوروز برمی‌گردد به قرن‌ها پیش از تولد زرتشت بزرگ. نوروز در عصر جمشید آغاز یافت، یعنی به قول همه مورخان و محققان عرب و عجم بنیادگذار نوروز جمشید است چنانکه حضرت فردوسی می‌فرماید:

به جمشید بر گوهر افشاندند
مر آن روز را نوروز خواندند
چنین جشن فرخنده ز آن روزگار
بما ماند از آن خسروان یا دگار

راوندی در جلد ششم تاریخ اجتماعی ایران می‌نویسد: «مراسم جشن نوروز

جمشید یا نوروز بزرگ از آغاز فروردین ماه شروع می‌شود، وضع و انتخاب این روز را به جمشید نسبت می‌دهند.^{۱۵}

ابوریحان بیرونی در کتاب آثار الباقیه در فصل نهم زیر عنوان (درباره اعیادی که در ماه‌های پارسین است) به تفصیل از رابطه نوروز با جمشید سخن گفته و بسیاری از مراسم این اعیاد را مفصلاً تشریح نموده است.

اگر نوروز یادگار عصر جمشید است، پس در عصر جمشید در بلخ (خراسان زمین) آیین خدایپرستانه‌ی میتراپی رواج داشت و جمشید هم معتقد به آیین میتراپی بوده، چنانچه فردوسی بزرگ به نقل از دقیقی فرزانه، در شاهنامه در این مورد بیان واضح دارد:

فرود آمد از تخت و بر بست رخت	چو گشتاسب را داد لهراسب تخت
که یزدان پرستان بدان روزگار	به بلخ گزین شد بر آن نوبهار
که مر مکه را تازیان این زمان	مرآن جای را داشتندی چنان
فرود آمد از جایگاه نشست	بدان خانه شد شاه یزدان پرست
نماند اندرو خویش و بیگانه را	ببست آن در آفرین خانه را
خرد را چنان کرد باید سپاس	بپوشید جامه‌ی پرستش پلاس
سوی روشن داد گـر کرد روی	بیفگند یاره فروهشت موی
بر ینسان پرسـتید باید خدای	همی بود سی سال پیشش به پای
چنان بوده بد راه جمشید را ^{۱۶}	نیایش همی کرد خورشید را

بدین گونه ملاحظه می‌گردد که آیین میتراپی یا نیایش خورشید به مثابه تجلی ذات خداوند، پیش از آیین زرتشتی در سرزمین ما رواج داشته است. آیین میتراپی همان آیینی است که پس از سده‌ها دوباره به خصوص به وسیله شیخ اشراق سهروردی پایه‌هایی حکمت و بینش اشراقی در عرفان را تشکیل داد. اما قبل از آیین میتراپی، نیایش خورشید در آیین زرتشتی هم مورد ستایش قرار گرفت و از جایگاه والایی بر خوردار بود. دقیقی بلخی هم در شاهنامه فردوسی نیایش خورشید را نیایش خرد خوانده است، که در

بالا از آن یاد کردیم:

بیوشید جامه پرستش پلاس
خرد را چنان کرد باید سپاس

در اوستا نیایش خورشید که اینک ترجمه متن اوستایی آن با اختصار تقدیم می‌شود چنین است:

پیروز و فرخنده باد خورشید درخشان، خورشید بی‌مرگ؛ و خورشید تیز اسب.

با اندیشه و گفتار و کردار نیک، به سوی خورشید روی کرده و می‌ستایمش. ای اهورا مزدا، خورشید درخشان تیز اسب را می‌ستایم که آفریده‌ی تست.

و ستایش بر شما باد همگان امشاسپندان (فرشته‌ها) که به سان خورشید شکوهمند هستید. رهرو راه اهورا مزدا، که درخشش روشنایی خورشید فروغ اوست، و منم خوار کننده انگره مینو و (اهریمن) این است راه پارسایان، راهی که اندیشه نیک، گفتار نیک، و کردار نیک را می‌آموزد.

منم ستاینده نیک اندیشی و نیک گفتاری، و نیک کرداری با همه‌ی جان و روان. منم گریزنده بد اندیشی و بدگفتاری و بدکرداری با همه‌ی جان و روان.

می‌پرستم اهورا مزدا (خداوند) را و ستایش می‌کنم امشاسپندان و مهر ایزد را که دارنده دشت‌های فراخ است، و خورشید تیز اسب درخشان...^{۱۷}

خاستگاه نوروز بنا به شهادت تاریخ بلخ بوده است. زیرا جمشید بنیادگذار سلطنت پیشدادیان در بلخ می‌زیسته است. شادروان احمدعلی کهزاد در مورد مکان جمشید یا یم در بلخ می‌نویسد: «یاما اصلاً اولین پادشاه بزرگ و نیرومند کتله آریایی (!) باختری یا موسس سلاله پاراداتا یعنی پیشدایان بلخی می‌باشد. اسم پدر او را سرود ویدی (ویواسوات) خوانده و این کلمه را بعضی‌ها (آفتاب طالع) ترجمه کرده اند، و اوستا (ویوانگنا) یاد کرده است.

دختر خورد او (یامی) و دختر کلان او (آریا) نام داشت. مقصود از (ورا) یا قصری که به این نام تعمیر نمود همان قلعه یا (ارگ شاهی) است که بار اول بیرق سلطنت آریایی (!) فراز آن بلند شد و با آبادی‌هایی که در اطراف آن به عمل آمد شهر زیبای بخدی اولین پایتخت قدیم آریانا (!) عرض وجود کرد. . . سرود ویدی، یشت‌های اوستا، شاهنامه‌ها و دیگر مأخذ ادبی و تاریخی جدید همه بلااستثنا از مؤسس سلطنت پاراداتا یا پیشدایان بلخی تذکر داده اند. . . شاهنامه‌ها و منابع دوره اسلامی از یما و یما (جم) ساخته اند و شید را که به معنی درخشان است و از جمله صفات یاما می‌باشد، به اسم او پیوست نموده و از اسم و صفت، اسم واحد (جمشید) ساخته اند.»^{۱۸}

مسأله دیگری که ذکر آن در این مقال ضروری پنداشته می‌شود. همانا گرد آمدن مردم در معبد نوبهار، در هنگام نوروز برای نیایش اهورا مزدا (خداوند) و استدعای وفور نعمات در سال جدید از بارگاه یزدان بود. که اعراب متجاوز برای آنکه تاریخ مردم یکتاپرست و خرداندیش ما را نیز مانند خویش به جهالت و بت پرستی منتهی ساخته باشند و برای پنهان سازی تجاوز و جنایات خویش در سرزمین خراسان دست آویز بسازند، مردمان کشور ما را قبل از اسلام بت پرست شمرده اند و معبد نوبهار را نیز بتکده گفته اند.

چنانکه گفته آمدیم مردم در روز نوروز در معبد نوبهار بلخ جمع می‌آمدند و به نیایش نوروزی می‌پرداختند، به گفته فردوسی بزرگ که (مر مکه را تازیان این زمان).

در کتاب فضایل بلخ از قول "بن شوذب"، که از محدثان ثقه بوده نقل می‌کند که: «ابلیس را خانه در خراسان است که آنرا نوبهار بلخ می‌خوانند، و هر سال احرام گیرند و حج آن خانه بگذارند.

چون سال شمسی نوگشتی، از تخارستان و هندوستان و ترکستان و از بلاد

عراق و شام و شامات، اکابر و اشراف آن بلاد بدین شهر آمدندی و هفت روز عید کردندى به موضع نوبهار. . .»^{۱۹}

منظور "بن شوذب" از سال نو شمسی عبارت از نوروز است، و چنانکه گفته آمدیم نوروز آیین جمشیدی و زرتشتی است نه از بت پرستان و اعراب.

قزوینی هم در آثارالبلاد و اخبارالعباد راجع به نوبهار می گوید: «... بزرگترین خانه از بتخانه هاست که به دیبا و حریر و جواهرات گران بها تزیین یافته و در اطراف آن بتها نصب شده بود، و فارس و ترک بر آن احترام می گذاشتند و حج بر آن برقرار می دادند و طول این بنا صد ذرع و عرض آن نیز صد ذرع بوده و ارتفاع آن نیز بیشتر از صد ذراع، و ملوک چین و هند به آنجا می آمدند و بر بتها سجده می کردند و دست برمک را می بوسیدند و برمک بر نوبهار سدانست داشت.»^{۲۰}

تمام تواریخ شهادت می دهند که برمکیان پیش از اسلام آیین زردشتی داشتند، حتی تاریخ نگاران عرب نیز این واقعیت را انکار نمی کنند. مسعودی در کتاب مروج الذهب می نویسد که برمکیان پیش از اسلام تولیت خانه نوبهار، آتشکده بلخ را داشتند.^{۲۱}

مسعودی یگانه مورخی است که خلاف دیگران نوبهار را آتشکده می گوید. چنانکه از بیان مسعودی برمی آید برامکه پیش از اسلام آیین زرتشتی داشتند و نوبهار هم آتشکده بوده است؛ نه بتکده. فضل بن یحیی برمک وقتی کمر به خدمت اعراب می بندد و در جهت رضای خلیفه عرب به تحقیر و توهین آیین و کیش نیایی خویش می ایستد، می نویسند:

«فضل بن یحیی، علمای بلخ را بر دروازه نوبهار طلب کرده، و فرموده است که جد من بدین مشهور است که نوبهار که قبله مغان است، بنا کرده ی اوست، مرا کاری فرمایید که از آن عار بیرون بیایم.»^{۲۲}

مغان مقوله مذهبی مربوط به آیین زرتشتی است شادروان عبدالحی حبیبی هم نوبهار بلخ را بتأسی از نظریات اعراب بتکده معرفی می‌دارد. او می‌نویسد: «از ابنیه بسیار معروف این عصر نواسنگهارامه (نواوبهاره = نوبهار) بلخ است و یکی از سلاطین سابق آنرا اعمار کرده بود و در دالان جنب آن لگن و دندان و جاروب بودا مرصع به جواهر گران بها موجود بودند...»^{۲۳}

مرحوم حبیبی معبد نواسنگهارامه را به جای نوبهار معرفی داشته است. این معبد، عبادگاه بوداییان بوده است که در جنب نوبهار بلخ یعنی پرستشگاه زرتشتیان قرار داشته است. محمد جواد مشکور در تاریخ اجتماعی ایران می‌نویسد که:

« معبد نواسنگ‌ها رامه در خارج شهر در جنوب شرقی واقع بوده این معبد به زبان چینی نا - فو - کیا - لان، یا ناپو سنگ کیلان خوانده می‌شد. در تالار بزرگی که با طرز با شکوهی آراسته شده بود، تندیس از بودا دیده می‌شد که آن را با احجار گران بها ساخته بودند. در معبد (نواسنگهارامه) میان تالار جنوبی طشت کوچکی بود که در آن بودا خود را شستشو می‌داد، در این معبد جاروب بودا و نیز دندان بودا قرار داشت.»^{۲۴}

به هر حال، قصد مرحوم حبیبی این نبوده که مردم افغانستان را قبل از اسلام فاقد عقل و خرد نشان بدهد و تجاوز اعراب را بر کشور موجه بسازد، این وظیفه اعراب بود که همه کشورهای مفتوحه خویش را که از فرهنگ و تمدن عصر برخوردار بودند می‌بایست پست جلوه داده و سعی کنند که شریک جهالت خویش بسازند. به همین لحاظ بود که هر معبد بودایی و آتشکده زرتشتی را بتکده معرفی داشتند.

با این ملاحظات به طور قطع می‌توان گفت که خاستگاه نوروز در چند هزار سال پیش از میلاد بلخ بوده است. به قرار ملاحظات تاریخی، در قسمت‌های شرقی باختر یا بلخ مرم ما این روز فر خنده را به نام (سامانه) جشن می‌گرفتند. شادروان احمد علی کهزاد در جلد اول تاریخ افغانستان

تحت عنوان سامانه چنین می نویسد:

«این کلمه در سرود ریگ وید زیاد ذکر شده و عبارت از یک نوع میله ای بود که در میدان های آزاد اجرا می شد. در این میله تمام طبقات جامعه مرد، زن، پیر، جوان، ریشی ها (روحانیون و دانایان)، ورزشکاران همه شامل می شدند و در آن ابراز لیاقت و هنرنمایی می کردند. ریشی ها پارچه های شعر و سرود خود را می خواندند. جوان ها اقسام مظاهرات ورزشی به عمل می آوردند و سوراکاران به اسب دوانی و مسابقه مبادرت می ورزیدند. دختران و زن ها برای ساعت تبری و حتی انتخاب همسر در این میله شرکت می کردند. . . انواع بازی ها و اتن و رقص از طرف شامل شوندگان اجرا می گردید و موسیقی نوازان و خوانندگان با نوای موزیک و خواندن خویش حاضرین را مسرور و مشغول می ساختند. میله های ملی که امروز معمولاً در اوایل بهار در نقاط مختلف افغانستان تشکیل می شود به میله (سامانه) عصر ویدی شباهت دارد.» از قرار این تحقیق امکان دارد که این همان میله نوروز بوده باشد.

ما آنگونه که گفتیم پس از تسلط اعراب تن بی روح نوروز باقی ماند، و اعراب بنابر آنچه بر شمرديم نتوانستند که این پیکر اهورایی را نابود کنند، تنها کاری که توانستند این بود که عبا و قبای اسلامی به آن بپوشانند و ماهیت آنرا آلوده بسازند.

ویژگی هایی برگزاری نوروز در پیش از اسلام چه بوده است؟

چارشنبه سوری:

چارشنبه سوری یکی از مراسم باشکوه نوروزی است که در چارشنبه آخر ماه حوت یا (اسفند ماه) مردم ما آنرا برگزار می کردند، که پس از تجاوز اعراب برنوامیس فرهنگی ما، این بزرگ روز به اتهام اینکه افروختن آتش نشانه ای از آتش پرستی است، این جشن را منع نمودند. اما در زمان سامانیان دوباره تجلیل گردید.

در تاریخ بخارا تألیف ابو جعفر نرشخی که توسط ابو نصر القیادی در سال ۵۷۲ هجری از عربی به فارسی ترجمه شده، در باره چهارشنبه سوری چنین می گوید:

«چون امیر منصور بن نوح به ملک بنشست، اندر ماه شوال ۳۵۰ به جوی مولیان فرمود تا سرایها دیگر بار عمارت کردند و هرچه هلاک و ضایع شده بود بهتر از آن کردند، آنگاه امیر بسرای نشست. هنوز سال تمام نشده بود، که چون شب سوری، چنانکه عادت قدیم است، آتش عظیم افروختند...»^{۲۵}

مرتضی راوندی نیز می نویسد: «و چنانکه از تاریخ بخارا برمی آید در زمان سامانیان این جشن را به نام (سوری) می گرفتند. در هنگام جشن خطاب به آتش می گویند:

«سرخ و گرمی تو از من زردی و رنجوری من از تو...»^{۲۶}

از این سنت نوروز امروز در افغانستان خبری نیست.

صبح نوروز سنت بر آن بوده که بزرگان خانواده هدیه تقدیم می کردند. ابو ریحان بیرونی می نویسد:

«با آغاز سال جدید، سالمندترین فرد خانواده به پا می خاست و قاشقی عسل یا قطعه قندی بر دهان یکایک خانواده می گذارد و با دادن هدیه و یک برگ سبز و یا یک سکه ضرب سال که داخل یک سیب و یا لیمو قرار داده شده بود، آمدن نوروز را شادباش می گفت. بعد تمام خانواده به پا می خاست و نماز سپاس و تن درستی به جا می آورده و از هورا مزدا دیرزیستن و فراخی روزی و شادکامی آرزو می کردند. پس از این مراسم خانوادگی زن و مرد، کوچک و بزرگ، به کوی برزن برفتند و هر کی را سر راه خود می دیدند بدو آب می پاشیدند گلاب پاشان هم اکنون در اصفهان و قسمتی از چین مرسوم می باشند.»^{۲۷}

از این سنت امروز در افغانستان تنها رسم هدیه آنهم برای عروسان باقی مانده است که خانواده داماد تحفه نوروزی عروس را می‌دهد.

هفت سین:

هفت سین در نوروز فلسفه و معنی خاصی دارد، شوربختانه در افغانستان در رابطه به هفت سین و فلسفه و حکمت آن بررسی علمی و تحقیقاتی به عمل نیامده است. ولی پارسیان این مسأله را دقیقاً از هر جهت به پژوهش گرفته اند، که این پژوهش‌ها انعکاسی از رابطه‌های مشترک پارس و خراسان (ایران و افغانستان) می‌تواند باشد. زیرا در روزگاران بسیار این دو کشور مرزهای مشترک داشته و پارس همیشه جزئی از قلمرو باختر که مرکز آن بلخ بوده به حساب می‌آمده است، و هیچ‌گونه تفاوت آیینی و فرهنگی در طول تاریخ بین مردمان مان مشاهده نشده است، به هر حال این بحث دیگریست.

از این واقعیت نمی‌توان انکار کرد که دانشمندان و خردمندان پارس در امر حفظ، احیا و بیان و تکامل تاریخ، فرهنگ و آیین نیایی در سال‌های سلطنت پهلوی بیشترین سعی و تلاش را نموده اند، که نمی‌توان مرهون ایشان نبود. همین‌ها بوده اند که در مورد هفت سین نوروزی تحقیقات نموده اند که ما از جمله این بررسی‌ها یکی آنرا اینجا نقل می‌نمایم زیر عنوان «چرا هفت سین؟» نویسنده‌ی می‌نویسد:

«در روزگار ساسانیان قاب‌های منقوش، زیبا و گران‌بها از جنس کائولین به ایران آورده می‌شد که بعدها به نام کشوری که از آن می‌آمد چینی نامیده می‌شد و در تغییر گویش به صورت سینی و نیز در حالت معرب به صورت صینی رواج پیدا کرد. چین یا سین نام سلسله پادشاهی چین است. در ایران برای تمایز ظرف‌های مختلفی که از چین آورده می‌شد آن که از جنس فلز بود سین یا سینی و آنکه از جنس کائولین بود را چینی می‌نامیدند. برای چیدن خوان نوروزی در این دوران از همین ظروف منقش بهره می‌بردند که

نوع مرغی آن هنوز در ایران مرسوم است و این ظرفها را پر از نقل و قند و شرینی می‌کردند و به عدد هفت امشاسیند که عبارت اند از اردیبهشت، خرداد، امرداد، شهریور، بهمن و اسفندارمذ زمین) و خود اهورا مزدا بر سر خوانهای نوروزی می‌گذاشتند و از این رو خوان نوروزی به نام هفت سینی نام گرفت که بعدها با حذف (ی) نسبت همان هفت سین امروزین شد. اصولاً هفت در فرهنگ و ادبیات ایرانی عدد مقدسی است و کاربرد آن در هفت خوان رستم، هفت طبقه آسمان، هفت مرحله عشق، هفت اختر، هفت اقلیم و... مشهود است و در ادبیات هم آثار زیادی با هفت آغاز شد همچون هفت اورنگ و یا هفت گنج و...

نمادها:

آنچه بر سر خوان نوروزی گذارده می‌شود به غیر از هفت سین، آینه و شمعدان و طبعاً شمع‌های فروزان، نان، شراب، نارنج غوطه ور در آب، شرینی، سرکه، سبزی، تخم مرغ رنگ کرده، ماهی قرمز، اسفند، و گلدان سمبل است.

ابتدا بپردازیم به هفت سین که گفته اند شش نشانه است از برتری اهورامزدا بر اهریمن.

۱. سیب: نماد زاینده‌گی و عشق است.
۲. سنجد میوه درخت کنار است که وقتی بارور می‌شود و عطر آن در فضا می‌پیچد تحریک کننده قوای احساسی انسان است و معتقدند که موجب عشق انسان‌ها به یکدیگر می‌شود، به همین دلیل سنجد هم سمبل عشق است.
۳. سرکه: نماد صبر و شکیبایی است
۴. سیر: نماد تندرستی است
۵. سبزی: نماد باروری و نوزایی است

6. درباره سماق گفته شده به رنگ خورشید در حال طلوع است و مظهر طلوع و آغاز دو باره است.
7. در باره سمنو (سمنک) نقل قول‌های مختلف است
8. آب سمبل روشنی دل می‌باشد که مظهر ایزد بانوی نیرومند آب‌ها اناهیتای بزرگ می‌باشد که مقام بسیار والا در ایزدان ایران باستان دارد. اناهیتا ایزد بانوی عشق، باروری، آب، برکت بخشی و پیروزگری است.
9. آینه نمادی از به خویشتن نگریستن و به درون نظاره کردن است. دقیقاً آنچه‌ای که در لحظه سال‌نو توصیه شده و در آن لحظه بی‌همتا که گذشته و آینده به هم پیوند می‌خورد باید نظری کرد بر خویشتن خویش.
10. ماهی نماد زایش، تازگی، شادابی و تکاپو است.
11. شمع مظهر فروغ و روشنایی است.
12. سکه نشان ثروت و دارندگی است
13. اسپند به معنای مقدس و نماد دورکننده چشم بد است.
14. شکر و شربنی برای شیرین کامی همیشگی افراد خانواده است
15. نارنج شناور در میان آب نماد زمین بر روی آب است.
16. تخم مرغ نماد آفرینش، نطفه و باروری است
17. نان نشان برکت و رونق روزی است.

درباره سفره هفت سین همچنین گفته شده است که سین‌ها نمادی از صداقت، عدالت و انصاف، رفتار و کردار و گفتار نیک، کامیابی و کامیاری، پرهیزگاری و تقوا، ادبیت و بخشش هستند.

نگاه کن که طبیعت ناب در این سفره نوروزی خلاصه شده است و آنچه در طبیعت از زیبایی‌ها وجود دارد، مظهري در سفره هفت سین دارد. سفره هفت سین مملو از آرمان‌ها و آرزوهای یک ملت برای بهروزی و سعادت‌مندی است و در واقع نه تنها یک ملت بلکه در معنای عام بشریت،

چرا که این‌ها مفاهیم محلی نیستند و به گذشته و حال و آینده انسان و رستگاری ابدی او وابسته اند.»^{۲۸}

از این سفره در افغانستان آنگونه که باید باشد، نیست. هفت سین در افغانستان به هفت میوه تبدیل یافته است، ما نمی‌دانیم که ریشه پیدایش آن در چه و در کجاست. به هر حال سنت نیکویی شمرده می‌شود. رفتن به مزار شریف از قرن‌ها پیش از اسلام رواج داشته است، در پیش از اسلام مردمانی که آیین زرتشتی و بودایی داشتند از نقاط مختلف جهان چنانکه از قول "بن شوذب" و قزوینی گفته شد به بلخ می‌آمدند زیرا دو معبد بزرگ هردو آیین یعنی (نوبهار بلخ) زرتشتیان و (نواسنگهارامه) بوداییان در بلخ واقع بود.

مردمان روز اول نوروز را برای عبادت خدا به این معبد می‌آمدند، اما همانگونه که از بررسی‌های تاریخ بر می‌آید، می‌بایست پس از آنکه زرتشت بزرگ به قتل می‌رسد و جسد مبارکش را در تپه (خیرآباد) به خاک می‌سپارند، به یقین که پس از آنست که زرتشتیان جهت ادای احترام و دعا پیش از آنکه به نوبهار بلخ بروند به زیارت مرقد آن مبارک جمع می‌آمدند و بعد از آن به بلخ به نوبهار می‌رفتند.

امروز آن همه شیوه‌های پرستش خدا و استقبال از بزرگترین خجسته روزهای اهورایی، شکل اسلامی یافته است با آنکه مبداء حرکت آن اهورایی است. امروز هم مردم به مزار شریف می‌روند، اما به نام زیارت علی که هیچ رابطه‌ای با مردم سرزمین ما و نوروز ندارد و از جمله اعراب است که نوروز را هم نمی‌شناخته، اما واقعیت این جمع آمدن را در بالا بر شمردیم. بعد از ختم مراسم به اصطلاح "ژنده" علی، مردم به سوی بلخ روان می‌شوند.

اما اکنون از نوبهار بلخ دیگر نشانی نیست. نوبهار بلخ: «هنگامی که عبدالله بن کربز خراسان را فتح کرد، قیس بن هیثم را حاکم بلخ قرار داد. قیس به بلخ رفت و نوبهار را ویران کرد. این کار به دست عطا بن صائب انجام

گردید در سال ۴۰ هجری»^{۲۹}

اما امروز به جای نوبهار که عبادتگاه یکتاپرستان بود، مردم به بالای گور خواجه عکاشه بن محسن الاسدی، و بعد به خواجه پارسا ملقب به برهان‌الدین و غیره که همه از جمله متشرعین ادب و فرهنگ عرب و مشوق استقرار سنت‌های عربی به جای آیین و فرهنگ پرچلال و پرشکوه مردم خراسان به شمار می‌آیند، می‌روند و عربی می‌گویند و عربی می‌خوانند. اینجا باید گفت که شکل حرکت همان است که بود، چیزیکه اتفاق افتاده است مضمون آن تغییر یافته است.

نوروز اگرچه در دوره پس از سامانیان هم تجلیل می‌گردید، مثلاً در زمان غزنویان. اما در دربارها تجلیل می‌گردید، شاهان تجلیل می‌کردند، که مقصود عمده هم اخذ تحایف نوروزی و شنیدن خوش‌آمدگویی‌های شاعران بود، که ما از جهت اطاله کلام از نمونه‌های آن صرف نظر می‌کنیم.

در زمان‌های پس از سلطنت غزنویان از نوروز چندان خبری در افغانستان نیست. و اگر باشد هم در بارگاه شاهان است، و یا در شعر شاعران.

در زمان سلطان حسین میرزا (بایقرا) مرقد زرتشت بزرگ، به نام روضه علی تعمیر می‌گردد، و این امر در اثر هشیاری مردی به نام شمس‌الدین محمد که می‌خواسته آرمگاه زرتشت به هر نام و نشان که باشد، باید تا زمان فرارسیدن و بازگویی واقعیت‌ها تعمیر گردد، صورت پذیرفته است. میر غلام‌محمد غبار در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ می‌نویسد: «... (مقبره مزارشریف) در ولایت بلخ است که در سال ۱۴۸۰ در عهد سلطان حسین مرزا اعمار گردیده است. مردی به نام شمس‌الدین محمد که خودش را به شیخ بایزید بسطامی صوفی معروف منتسب می‌نمود. کتابی غنی موثق به سلطان حسین نشان داد و گفت که در عهد سلطان سنجر سلجوقی تألیف گردیده و طبق تذکر این کتاب بایستی مزار امیرا لمومنین علی بن ابی طالب در قریه (خواجه خیران) بلخ بوده باشد. چون صحت این روایت از نظر

تاریخی مشکوک بود، سلطان حسین وقتی از هرات به بلخ رفت قریه خواجه را مورد تفرص قرار داد و گنبد و قبری با لوحه سنگی دید، در این لوحه سنگ عبارت ذیل را نوشته بودند. هذا قبر اسداله اخ رسول الله علی ولی الله. گرچه تاریخ چنین چیزی را تصدیق نمی‌کرد، معذا سلطان حسین امر کرد تا بالای قبر عمارت موجود را بساختند و بازار و حمامی بنیاد نهادند.»^{۳۰}

پس از کشف به اصطلاح قبر علی است که زمینه مساعد می‌شود تا مردم به مزار شریف جهت بالا کردن "ژنده" ای به خلافت رسیدن علی، که به گفته امام جعفر صادق گویا در این روز به خلافت منسوب شده بود، اشتراک نمایند. این فرصت امکان برگزاری نوروز را نیز البته با مضمون و محتوای اسلامی مساعد نمود.

در سال‌های نخست مراسم "ژنده" برداری خلافت علی که این قلم با آنکه از عمر، هفت هشت سالی را نگذاشته بودم شخصاً ناظر بودم که وقتی مردم به مزار شریف می‌آمدند، از خوشی و شادی که لازمه نوروز بود خری نبود، بلکه کاملاً به شیوه اسلامی جای خوشی‌ها و شادی‌های نوروز را ماتم و گریه گرفته بود، از ده روز قبل از نوروز مداحان تبرچه به دست در اطراف روضه که به نام چارباغ یاد می‌گردید، و با آه و ناله و زجر خوانی در باره قتل علی و حسن و حسین خلق را به ماتم و گریه می‌آوردند و عوام در میدان‌ها به دور آنها حلقه می‌زدند و گریه و ناله می‌کردند. ، بعداً در روز نوروز خلق بسیار در مراسم "ژنده بالا" گرد می‌آمدند و همین که توغ علی را از درون گنبد ایشان‌های روضه (بیرون می‌آوردند، مردم هجوم می‌آوردند که دست خویش را به توغ برسانند و آنرا ببوسند، و یا دستمالی به آن ببندند و یا دستمالی از آن تبرک گویا بگیرند.

هنگام افراشتن توغ غوغایی از مردم بلند می‌شد: صدای علی یا علی یا علی تا دورها در فضا می‌پیچد سرو صورت‌ها زخمی می‌شد و اشک‌ها بود که مثل

دانه‌های باران از چشم‌ها جاری می‌شد.

بعد از افراشتن "ژنده" تا پایان روز زایرین سعی داشتند به هر شکل که شده خود را به توغ برسانند و آنرا ببوسند، اما جالب‌ترین و خونین‌ترین لحظه آن بود که در مکانی که "ژنده" را بالا می‌نمودند و آن قسمت را نظرگاه می‌گفتند و می‌گویند عده‌ای از معلولین نابینایان، شل‌ها و سایر مفالیح جمع می‌آمدند، تا مگر نظر علی به آنها بیفتد. هر ساله دو و یاسه تن که از قبل از سوی ایشان‌های روضه کاندید می‌شدند و به مقام شاه ولایت مأب از پیش معرفی می‌گردیدند در دو یا سه روز پیش کور می‌شدند و در روز نوروز جور.

قضیه چنان بود که در روز نوروز در هنگام "ژنده بالا"، ناگهان در میان همه‌مردم کسی صدا می‌زد که های مسلمانان! کور بینا شد، کور بینا شد. با شنیدن این صدا بود که قیامت کبرا آغاز می‌گردید، و سیل خروشان‌ی از مردم به جان کور گشته‌ای بینا شده چون گرگ گرسنه حمله می‌آوردند و سعی می‌نمودند تا تکه‌ای از جامه‌ی تن او را به دست بیاورند، چونکه آن مرد مبارک بود و علی به سوش نظر انداخته بود. در پهلوی آن مرد دو سه کس دیگر صدا می‌زد:

«های مردم مسلمان کمک کنید این این مرد را که، نظر کرده‌ای شاه مردان است!» و همان بود که هرکسی پول در می‌آورد و به (بادیگارد) آن کور بینا شده می‌پرداختند. سپس در میان هجوم خلاق‌الله آن چند (بادیگارد) موظف مرد نظر کرده‌ی علی را روی دست‌ها گرفته به یکی از حجره‌های ایشان‌های روضه و بعد به خانه و یا دوکاتی انتقال می‌داند و تا چند روز مردم به دیدار آن نظر کرده سخی می‌آمدند و نقد و جنس می‌پرداختند و دست و صورت وی را می‌بوسیدند. که بعداً غنایم ناشی از نظر علی بین ایشان‌های روضه و بادیگاردها که معمولاً از خویشاوندان کاندید مقام دریافت نظر می‌بود؛ تقسیم می‌گردید. اما گاهی در اثر غفلت و یا ناتوانی محافظین اتفاق می‌افتاد

که در اثر هجوم خلق الله، آن نظر کرده سخی قربانی لگد و فشار مردم شود و جان ببازد.

تا چهل روز یعنی از اول حمل تا ده ماه ثور مراسم ماتم در مزار شریف حاکم بود. اطراف روضه در این چهل روز فاتحه، پر از ملنگ‌ها بود که هر کدام به رنگی سوته و کجکول داشتند، از هر طرف مردم دیگ‌های شوله و برنج می‌آوردند و نذرمی‌دادند، نه از ساز خبری بود و نه از خوشی و نه از نوروز، اما نوروز بود. به نام روز به خلافت رسیدن علی، چه به جا فرموده عارف فرزانه شیخ فرید الدین عطار نیشابوری در اسرارنامه:

ز نادانی دلی پر زرق و پر مکر
گرفتار علی ماندی و بوبکر
همه عمر اندرین محنت نشستی
ندانم تا خدا را کی پرستی

همانگونه که در بالا اشاره شد که پارسیان به قول علی دشتی عرب‌تر از عرب شدند، در خراسان یا افغانستان امروز وقتی پس از چندین قرن، مقاومت‌ها درهم کوبیده می‌شود، سرها بریده شد، فشار فقر و زجر اعراب از یکسو و رونق بازار دین عرب یعنی (جزیه ستانی، به دست آوردن غنایم از جنگ و جهاد، کنیزگیری، غارت و چپاول مال و منال مردم، دروغ، قتل، دزدی) از سوی دیگر، مردم را در تنگنا قرار داد. بنابراین هیچ چاره‌ای باقی نمی‌ماند که برای حداقل زنده ماندن به عرب و آیین عرب نپیوست. از سوی دیگر نیروهای مقاومت مادی و معنوی به وسیله اعراب دیگر نابود شده بود، و نشانه‌هایی که مبین گذشته تاریخی و افتخار ملت ما بود از بین برده شده بود، مثلاً این واقعیت از گزارش ابو ریحان بیرونی در آثار الباقیه کاملاً به اثبات می‌رسد. که درباره خوارزم می‌نویسد: «قتیبه بن مسلم هرکس را که خط خوارزمی دانست از دم شمشیر گذرانید و آنان که از اخبار خوارزمیان آگاه بودند و این اخبار و اطلاعات را میان خود تدریس می‌کردند

ایشان را نیز به دسته‌ی پیشین ملحق ساخت. بدین سبب اخبار خوارزم طوری پوشیده ماند که پس از اسلام نمی‌شد که آنها را دانست.»^{۳۱}

عین واقعیت در افغانستان نیز از سوی اعراب تحقق یافت با گذشت روزگاران و عواملی که برشمردیم سرانجام کاربه جایی کشید که اگر پارسیان، (عرب تر از عرب شده بودند) اینان خراسانیان (افاغنه امروزی) عرب شدند، اگر پارسیان (در مقام تحقیر دین و عادات گذاشته خود برآمدند) اینان در مقام انکار و نابودی آن شدند. اگر پارسیان (هوش و فکر و معلومات خود را در اختیار ارباب جدید خود قرار دادند) اینان هوش و فکر معلومات عرب را اختیار نمودند. اگر پارسیان (مباهات می‌کردند که نام عربی بر خود گذارند) اینان در پی آن شدند که نامی بر خویش گذارند که اظهار غلامی و نوکر بودن عرب را نشان بدهد مثل: غلام عمر، غلام محمد، عبدالخالد، خادم علی، خادم حسین، عثمان قل، و غیره که همه بیانگر ارادت به غلامی و بندگی اعراب را نشان می‌دهد. و این زبونی به خاطری بود که بازهم به گفته علی دشتی (از خوان بغما نصیبی ببرند). و امروز هم در روزگاری که جهان به تسخیر سیارت دیگر مشغول اند، اینان درس فقه و تفسیر تدریس می‌کنند، و آنگونه که اینان در دفاع از دین و فرهنگ اعراب موضع گرفته اند، حتی مکه و مدینه از این مواضع اغواگرانه بیرون بر آمده اند. به لحاظ همین موضع گیری بیگانه‌پرستانه است که حتی در نوروز هم سعی داشتند، ماتم را جاگزین نشاط و خنده نمایند تا در اثر به ماتم کشاندن مردم و بیزار کردن آنها از نعمات دنیا و کشاندن شان به آخرت، خود سودی ببرند یعنی لذایذ دنیا را به خود اختصاص بدهند.

در حقیقت گریه و ماتم آنهم در روز نوروز در ضدیت تام با ذات و سرشت نوروز بود. اصولاً در آیین زرتشتی جایی برای ماتم وجود نداشت، در آیین زرتشتی آرمان زندگی، شادی و خوشبختی بود، آیین زرتشتی با گریه و ماتم و ترک دنیا و ریاضت‌های سالوسانه کاملاً مخالف بوده و است. در طول تاریخ پیش از اسلام نوروز روز شادی و نشاط بوده است. که ما تصویر آن

را در اشعار نظامی گنجوی آوردیم. اما اسلام تمام مظاهر شادی را حرام گردانید، موسیقی که عنصر اساسی تقویت جسم و جان است، حرام گردید، که در پیش از اسلام مردم ما بدون زمزمه موسیقی حتی غذا نمی‌خوردند. زن که مظهر بلاشک و تردید همه زیبایی‌ها و خلاصه لذت زندگی و خدای عشق و آرایش و آراستگی به شمار می‌آید، پس از استقرار اسلام زندانی شد و از آزادی و آزادی‌ها محروم گشت و صفت کنیز یافت و به ماشین ارضای شهوت مرد تبدیل گشت، و در یک کلمه خنده به مثابه نمادی از سعادت و خوشی زندگی؛ حرام اعلام شد.

در اثر این، مردم در روز نوروز به جای آنکه به باغ‌ها و گلگشت‌ها بروند به قبرستان‌ها آنهم قبور اعراب که قاتل پدران و مادرشان به حساب می‌آید روی آوردند. مثلاً در کابل مردم به شهدا که قبر ابورفاعه و شاه دوشمشیره که با دو دست مردم کابل را می‌کشت و یا شاه شهید قبر ابواسحاق که آنجا را گورستان خواجه‌ها گویند که ابواسحاق در زمان تجاوز اسلام به کابل در حالیکه بر گردنش شمشیر هم خورده بود اما با آنهم بر علیه مردم کابل (کفار) می‌جنگید و آدم می‌کشت، زن و مرد جمع می‌آیند و نوحه و زاری می‌نمودند و می‌نمایند.

یا در منطقه ایکه به نام "سخی" مشهور است که معلوم نیست، آنجا چه بوده که به نام زیارت علی معروف گردانیده شده است. حتماً آنجا نیز بتکده‌ای بوده یا آتشکده‌ای.

به هر حال پس از چند قرن و در پسینه سال‌ها یعنی زمانی که ساز و نوا و موسیقی در افغانستان از زندان تکفیر محتسب و ملا آزاد شد و اندکی بعد زن نیز چهره از پشت پرده بندگی و اسارت بیرون آورد و چون آفتاب از پشت ابرهای تیرگی‌های قرون، نور در اجتماع افشاند، و در جو جاهلیت مطلق جامعه روزنه‌های علم و دانش گشوده گشت و ندای خرمندان‌های ناصر خسرو بلخی به گوش‌ها جا گرفت:

ای امت بدبخت، بدین زرق فروشان
جز از خری و جهل چنین بنده چرایید
خواهم که بدانم که مر این پی خردان را
طاعت ز چه معنی و ز بهره چه نمایید

با این وصف درهای انکار از خرافات و دروغ که به گفته حضرت جامی:
منع واعظ ز خرافات، ز غوغای عوام نتوانیم، ولیکن به دل انکار کنیم
آهسته آهسته در بین قشری کوچک از مردم باز می گردید، و این بیت
حضرت سنایی زمزمه و جای برای معنی خویش می یافت که گفته بود:

وین گروهی که نو رسیدستند	عشوهی جا و زر خریدستند
ماه رویان تیره هوشانند	جاهجویان دین فروشانند
گشته گویا ز بغض یک دیگر	کین فلان ملحد آن فلان کافر
داده فتوا به خون اهل زمین	از سر جهل و هم از سر کین
در نفاق و خیانت و تلبیس	در گذشته به صد درک ز ابلیس
همه در علم سامری وارند	از برون موسی از درون مارند

اواخر دهه سی تا به ظهور اسلامیتها در صحنه، بابا نوروز گیسو سپید
تاریخ ما به ویژه در مزار و کابل از مراسم عزاداری خلاص می شود. در
مزارشریف مداحان غایب می گردد و اگر صداهای شان از گوشه و کناری
گوش جان را می خراشید، موثر نمی افتد و مشتری برای به دام گریه انداختن،
مانند قرن ها و سال های پیش نداشتند. عکس آن به جای آنها، سازندگان
و استادان موسیقی در کافه ها و محافل حضور پیدا نموده و شبها تا پگاه
نشاط می بخشیدند، دکاکین از اقسام و انواع شیرینی باب و آنچه را که امام
محمد غزالی حرام گفته بود به بازار حلال آوردند، گل خنده بر لبها
شگفت و سرکسها و مسخره گان به بازی و داریازی پرداختند و فرشته های
زیبایی و عشق و پاکیزگی یعنی زنان به شوخی و دلبری آمدند، و در محافل

سرود، شعر و خنده حضور یافتند. نوروز دوباره آرایش یافت، بی آنکه کسی روز تولد و چگونگی زایش آنرا بیاد داشته باشد.

ناگهان پس از چند سال محدود، دوباره ابرهای تیره از قبله برمی‌خیزد و سخت توفان می‌شود. روی خورشید آزادی زن را ابرهای تیره می‌پوشاند، جای سرودهای روان‌بخش چنگ و چغانه را رعد و برق قتل و کشتار می‌گیرد. و صدای دُرّه و تازیانه است که گوش‌های جان را به هلاکت می‌خراشد، نوروز عزیز دوباره به توغ ماتم و عزاداری بسته می‌شود. تا اینکه نیروی اجرائیه‌ی منسجم اسلام یعنی طالبان به مثابه متکامل‌ترین شکل مجاهدین بر اریکه قدرت تکیه زده، ه گونه مصالحه و مسامحه در برابر شریعت ناب محمدی را ناروا دانسته و به اجرایی دقیق امر بالمعروف و نهی از منکر می‌پردازند. بنابراین حضور زن در اجتماع، صدای چنگ و چغانه حرام، و نوروز به مثابه عید مجوس، منع قرار می‌گیرد. و منکرات را که امام غزالی و دیگر امامان و فقهای اسلامی دستور داده بودند در عمل تطبیق می‌نمایند. اینجاست که نوروز را در بازی‌های سیاسی وارد می‌نمایند. پس از منع قرار دادن طالبان نوروز را، آنان که خود در نخست در بیرنگ ساختن نوروز، و به چادر انداختن زن، و منع موسیقی، اداره امر بالمعروف و نهی از منکر را ایجاد نموده بودند، یک باره صدای دفاع از نوروز را بلند می‌کنند.

در این روزگار است که شاعران و نویسندگان و قلم به دستان بسیج می‌شوند، سعی می‌نمایند که نوروز را یک پدیده‌ی اسلامی بسازند، بنابر آن از منابع و مأخذ مختلف نقل قول آورده می‌شد که در زمان عباسیان فلان خلیفه نوروز را تجلیل می‌نمود و فلان بن فلان شاعر در زمان فلان بن فلان خلیفه و یا امیرالمومنین در باره نوروز چنین قصیده پی سروده و این فلان مجلس در خلافت فلان امیراسلام به مناسبت نوروز چنین مجلل برگزار گردید. با این‌گونه روایات، آگاهانه و یا ناآگاهانه در پی آن بودند که اسلام را در قبال نوروز تبرئه نمایند و طالبان را عناصر ضد اسلام نشان بدهند. و این بازی سیاسی بود که از طرف رقبای طالبان به کار انداخته شده بود،

در حالیکه طالبان هیچ عمل مخالف اصول و موازین شریعت ناب محمدی را مرتکب نشده بودند. چه در مورد زنان بوده، چه در مورد ساز و موسیقی و چه در مورد نوروز و چه در مورد بت‌های بامیان.

به گونه مثال وقتی بت‌های بامیان که مظهر درخشانی از یک فصل تمدن و فرهنگ در تاریخ کشور ما به حساب می‌آمد به دست طالبان مطابق اصول و موازین شرعی اسلام ویران گردید، به شمول این قلم همه یکصدا آواز دادیم که جنایت، جنایت طالبان جنایت عظیم کردند. اما سوال اینست که چرا در هزار و چند صد سال پس از آن که قیس بن هیثم و عطای بن صائب که نوبهار بلخ را در پهلوی صدها آتشکده و معبد بودایی و عیسوی ویران نمودند و یا ابراهیم بن جبرئیل که به قول یعقوبی در البلدان در زمان ولایت داری فضل بن خالد برمکی در دوران خلافت رشید عباسی، (شاه بهار کابل) را ویران و تمام جواهرات آن را به غنیمت گرفته و بت بزرگ را سوزاند.^{۳۲} نه تنها یک شاه بهار که به قول عبدالحی حبیبی به نقل از هیون تسنگ زایر چینی که «در کابلستان شاه بهارهای متعددی بوده»^{۳۳} که همه را اعراب در اثر تجاوز ویران و ثروت‌های آنها را به یغما بردند، که صدها و هزاران نمونه از این ویرانگری‌ها در تاریخ موجود است و همه پیش از هجوم چنگیز به دست مسلمانان عرب صورت گرفته است، یک نرینه‌ی پیدا نشد که از آن جنایتکاران به بدی نام برد و جنایات شان را محکوم بدارند؟ مگر طالبان به مثابه متکاملترین شکل مجاهدین اسلامی تدوام همان اصول و موازین حاکمیت دین و فرهنگ اعراب به شمار نمی‌آمدند؟ یا مثلاً در کدام دوره تاریخ اسلامی اگر دوره سامانیان بلخی را بگونه نسبی در نظر بگیریم تا سلطنت شاه امان‌الله خان البته به مدت چند ماه و تا دهه اواخر دهه ۳۰، زن از کدام حقوق و آزادی بر خوردار بوده و در جامعه حضور بالفعل داشته است؟ چرا ما آن روزگاران را تحریم نمی‌کنیم؟

به هر حال این نکته را نباید انکار کرد که زنان خراسان (افغانستان امروزی)

ما حافظین مواریت شکوهمند تاریخ و سنت‌های نیایی ما به شمار می‌آیند. زیرا این راد زنان سرزمین ما بودند که با آنکه در بند بوده‌اند، هرگز رسوم و عنعنات خدا پسندانه اجدادی خویش را فراموش نکرده و بسیار ظریف و زنانه مردان را وادار به برگزاری و سپاس یادگارهای نیایی وادشته‌اند؛ که یکی هم نوروز است. این زنان بودند که در بدترین حالات بیداد مذهبیبون، در خانواده، در شب نوروز سبزی می‌خواستند و سبزی چلو می‌پختند و هفت میوه می‌خواستند و هفت میوه تر می‌کردند، این زنان بودند که با در نظر داشت دخل و خرچ شوهران شان برای کودکان در نوروز جامه‌ای نو می‌دوختند و خود به آرایش می‌نشستند و خوان نوروزی می‌گسترند، و این زنان بودند که در صبح نوروز بالای همدیگر با شوخی و خنده آب می‌پاشیند و گلاب می‌افشانند، رسومی که همه‌ای آن را ابوریحان بیرونی در کتاب آثار الباقیه از صفحه ۳۲۵ تا ۳۷۴ (ترجمه اکبر دانا سرشت) توضیح نموده است که به خاطر اطالاهء کلام از ذکر آن می‌گذریم. و سرانجام این زن بود که در روز نوروز به نقل از یک شاهد عینی در روز نوروز، با عطر خوشایند از خانه برآمد تا به دست بوسی پدر برود که بوی عطر به دماغ طالب می‌رسد و زن را در کنار جاده به زانو می‌نشانند و به جرم آرایش در نوروز دره می‌زند و رهگذران نرینه از کنار او خاموشانه می‌گذرند. ولی زن نوروز را تجلیل کرده بود.^{۳۴}

^۱ شاهنامه فردوسی، متن کامل، چاپ قطره، ص ۱۳

^۲ جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ص ۲۳۵

^۳ همانجا، ص ۲۳۲

^۴ همانجا، ص ۲۳۰

^۵ همانجا، ص ۲۳۰

^۶ همانجا

^۷ علی دشتی، ۲۳ سال رسالت، ص ۴۰۲. ۴۰۳

^۸ مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۸، ص ۱۳۱

^۹ احمدعلی کهزاد، تاریخ افغانستان، جلد ۱، ص ۱۹۷. ۱۹۸

- ۱۰ احمد علی کهزاد، تاریخ افغانستان، جلد ۱، ص، ۱۹۷. ۱۹۸
- ۱۱ امام محمد غزالی، کمیای سعادت، تصیح احمد آرام، جلد اول، ص، ۴۷۸. ۴۷۹
- ۱۲ داکتر فرهنگ مهر، فلسفه زرتشت، ص، ۱۸۶
- ۱۳ همانجا، ص، ۱۲۸
- ۱۴ داکتر حسین وحیدی، شهر روشن زرتشت، ص، ۳۶۰. ۳۶۱
- ۱۵ مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۶، ص، ۵۹۴. ۵۹۵
- ۱۶ شاهنامه فردوسی، ص، ۶۴۶
- ۱۷ اوستا، ترجمه و پژوهش هاشم رضی، ص، ۴۸۷
- ۱۸ کهزاد، تاریخ افغانستان، جلد ۱، ص، ۲۰۷. ۲۱۱
- ۱۹ واعظ بلخی، فضایل بلخ، ص ۴۶ و جغرافیای تاریخی بلخ و جیحون تالیف الهامه مفتاح، ص ۹۷
- ۲۰ همانجا، ص ۹۴
- ۲۱ ابو الحسین علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، جلد دوم، ص ۳۸۷
- ۲۲ واعظ بلخی، فضایل بلخ، ص ۲۰ و جغرافیای تاریخی بلخ، ص ۹۶
- ۲۳ عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۶۶۶
- ۲۴ محمد جواد مشکور، تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان ص ۳۳۵ و جغرافیای تاریخی بلخ ص ۸۴
- ۲۵ رحیم عزیزی، بررسی های تاریخی و مذهبی آئین نوروزی چاپ آلمان، ص ۹۴
- ۲۶ مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۶، ص ۵۹۶
- ۲۷ بررسی های تاریخی و مذهبی آئین نوروزی، ص ۱۱۸
- ۲۸ انترنیت، سایت پیوند
- ۲۹ الهامه مفتاح، جغرافیای بلخ و جیحون، ص ۹۵
- ۳۰ میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۲۸۰
- ۳۱ احمد بن ابی یعقوب، البلدان، ترجمه داکتر ابراهیم آیتی، ص ۵۵
- ۳۲ ابوریحان بیرونی، آثارالباقیه ص ۵۷
- ۳۳ احمد بن ابی یعقوب، البلدان، ترجمه داکتر ابراهیم آیتی، ص ۵۵
- ۳۴ عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۱۶. ۱۵

جشن چهارشنبه سوری

جشن سوری یکی از جشن‌های بوده که در ستاوند تاریخ کشورما جایگاه ارجمند و ویژه داشته است. چنانچه منوچهری دامغانی سروده است:

بادهء سوری بگیر، بر گل سوری بچم
زلف بنفشه بیوی، لعل خجسته ببوس
دست چغانه بگیر، پیش چمانه به خم
آمده نوروز ماه با گل سوری به هم

سور در زبان دری و پهلوی، جشن - خوشی - سرور و نیز سرخ معنی می‌دهد. این واژه به معنای حقیقی و گاه مجازی آن در اوراق نظم و نثر ادبیات ما بسیار کاربرد داشته است که بدون شک درخشش این واژه، در سپهر شعر و نثر شاعر و نویسنده ما در واقعیت یادگارواره ایست از نگارین عروس بنام جشن سوری در تاریخ هزاران ساله فرهنگ و آیین کشورما.

شادمان زی و بشادی رس و پی‌انده باش
بادهء سوری بر دست و نگار اندر بر
روز نوروزست امروز و سرسال عجم
بزم نوساز و طرب کن ز نو و سیکی خور

فرخی سیستانی

در جایی دیگر:

عیدست و مهرگان و به عید و به مهرگان
نوباوه پی بود می سوری ز دست یار
فرخی سیستانی

ماه را در نقاب کافوری
 بسته چون در چمن گل سوری
 نظامی

بهر صبح از درم مست درآمد نگار
 غالیه برده پگاه بر گل سوری بکار

خاقانی

در شعر حافظ می‌خوانیم که:

غنچه گلبن طبعم ز نسیمش بشگفت
 مرغ خوشخوان طرب از برگ گل سوری کرد

چون این واژه یادگارواره از یک دوره با فر و شکوه آزادگی فرهنگی و آیینی کشور به شمار می‌آمده، به همین لحاظ بوده که بعد ها در ادبیات دوره اسلامی به خاطری کم رنگ گردانیدن این واژه و معنی آن، گل سوری را بنام گل محمدی یاد نمودند و مسمی ساختند.

در شعر منوچهری دامغانی که در مدح سلطان مسعود غزنوی گفته شده، علاوه بر معنای واقعی واژه‌ها از آن می‌توان تاریخ برگزاری جشن سور یا چهارشنبه سوری را حدس زد.

آمده نروز ماه با گل سوری به هم
 باده ی سوری بگیر، بر گل سوری بچم
 زلف بنفشه ببوی، لعل خجسته ببوس
 دست چغانه بگیر، پیش چمانه به خم

(آمد نروز ماه با گل سوری به هم) بیانگر آنست که جشن سوری در شبی واقع گردیده که فردای آن نروز بوده است، یعنی چهارشنبه آخر سال

مصادف بوده با ۲۹ و یا ۳۰ ماه حوت (اسفندماه) که فردای آن اول حمل یا (فروردین ماه) روز نوروز بوده است.

بند دوم شعر (بادهء سوری بگیر، بر گل سوری بچم) تشبیه مجازی است که بگونهٔ شاعرانه معنی اصلی را در ذهن خواننده تداعی می‌نماید.

همچنان از شعر منوچهری برمی‌آید که به رغم فرهنگ عرب، هنوز از جشن سوری "چهارشنبه سوری" در روزگاران سلطنت غزنویان تجلیل به عمل می‌آمده است.

گرچه که در بعد از اسلام فقط از دورهٔ سامانیان سند مکتوب در دست داریم که منصور بن نوح سامانی از چهارشنبه سوری تجلیل نموده بوده است. این سند را نرشخی نویسندهٔ تاریخ بخارا ارائه داشته می‌نویسد:

«...و چون امیر سدید منصور بن نوح به ملك بنشست اندر ماه شوال سال به سیصد و پنجاه به جوی مولیان فرمود تا آن سرای ها را دیگر بار عمارت کردند، و هر چه هلاک و ضایع شده بود، بهتر از آن به حاصل کردند. آن گاه امیر سدید به (سرای) بنشست، و هنوز سال تمام نشده بود که چون شب سوری، چنانکه عادت قدیم است آتشی عظیم افروختند، پارهٔ آتش به جست و سقف سرای در گرفت، و دیگر باره جملهٔ سرای بسوخت. و امیر سدید هم در شب به جوی مولیان^۱ رفت»

این سند به روشنی می‌نمایاند که جشن سوری تا سال سیصد و پنجاه هجری از سوی شاهان سامانی در خراسان زمین برگزار می‌شده است.

به هر روی، شک وجود ندارد که جشن سوری یکی از جشن‌های آیینی و

^۱ جوی مولیان نام ضیاعی و باغی و قصر پادشاهی در بیرون شهر بخارا بوده است و جایی منزه و باصفا و رطب که امراء سامانی مانند در آنجا را خوش‌تر می‌داشتند و حتی در شهر بخارا قصری بدان بزرگی نداشته اند و هم در آنجاست که اسماعیل بن احمد سامانی را به خاک سپرده اند. (از احوال و اشعار رودکی ج ۲ ص ۵۳۶)

تاریخی سرزمین ما بوده است که نرشی نیز به این واقعیت اشاره میکند که (چون شب سوری، چنانکه عادت قدیم است)

اما چیزیکه پرسش به بار می آورد این است که چرا جشن سوری (چهارشنبه سوری) نامیده شده و به این نام مشهور گردیده است؟ زیرا چنانکه گفتیم این جشن سده ها قبل از اسلام در کشور ما خراسان زمین برگزار می گردیده است، در این صورت در قبل از اسلام در گاهنامه (تقویم) مردمان ما پنجشنبه و چهارشنبه و جمعه و شنبه ای وجود نداشته است.

ماهها سی روزه بوده است و به جای هفته، پنجه و دهه وجود داشت. چنانکه مصریها و یونانیها و چینیها نیز هفته نداشتند و همه از پنجه و دهه استفاده می کردند.

مسعود سعد سلمان شاعر بلند اندیش خراسانی دوره غزنویان که در نیمه دوم قرن پنجم میزیسته و اکثراً در زندان حیات به سر برده، اسامی روزها را در سی قطعه و اسامی ماهها را در دوازده قطعه چنانکه در روزگاران اهورایی یعنی پیش از اسلام یاد می شده نام برده است. ما در اینجا به منظور جلوگیری از اطاله کلام از بازنویسی آن می گذریم.

در کتب تاریخ گفته شده است که در دوره ملکشاه سلجوقی، تقویم را به شکل امروزی در آوردند که به تقویم جلالی معروف است. اسامی روزها ماهها در زمان سلجوقیان به نامهایی دیگر یاد می شد. داکتر هاشم رضی به نقل از شادروان استاد ذبیح بهروز از کتاب «تقویم نوروزی شهریاری» از اسامی روزها و ماه و پنجه که در زمان ملک شاه سلجوقی وضع شده نام برده است.

از گاه شماری و تقویم و سنجش زمان به سال و ماه و قدامتی چندین هزار ساله آن و نامها و مسایل کبیسه و غیره بحثی نیست که ما بتوانیم روی آن در اینجا مکث نمایم. آنچه اینجا مقصود است اینست که در پیش از اسلام شنبه و چهارشنبه نبوده است. هر چند که هفت روز هفته که به نام

شنبه‌ها یاد می‌گردد نیز تعلق به فرهنگ و نجوم عرب ندارد، بلکه ساخته و پرداختهٔ ذهن و فهم و بینش اختر شناسان خراسان زمین می‌باشد که هر یک از روزهای هفته را بنابر باورهای آیین نیایی به نام ستاره‌های ثابت که آنها را اهورایی می‌پنداشتند مسمی نمودند. این اسامی را نیز در اشعار مسعود سعد سلمان که از یکشنبه آغاز می‌یابد و به شنبه ختم می‌شود چنین می‌خوانیم:

یک‌شنبه است و دارد نسبت به آفتاب	بر روی آفتاب به من ده شراب ناب
دوشنبه است که دارد مزاج ماه، ای ماه	چو ماه مجلس بفرز و جام باده بخواه
سه‌شنبه به مریخ دارد نسب	چرا باده ندهی مرا ای عجب
چهارشنبه بتا نوبت عطار است	نشاط باید کرد و نبید باید خواست
باشد ابروی و موی و خوی تو خوب	پنج‌شنبه به مشتری منسوب
آدینه مزاج زهره دارد	چون آمد لهُو و شادی آرد

اکنون همانگونه گفته شد پرسش این است که چرا جشن سوری، چهارشنبه سوری گفته می‌شود.

وقتی به تاریخ مراجعه می‌شود ملاحظه می‌گردد که اکثر اقوام آسیایی و اروپایی جشن‌های آتش دارند که با افروختن آتش آغاز می‌شود. در تاریخ باستان کشور ما از سه جشن آتش نام برده شده که عبارت اند از:

۱. جشن سده

۲. جشن سور (چهارشنبه سوری)

۳. جشن آذرگان که در نهم ماه آذر بر گزار می‌گردیده است.

این جشن‌ها خوشبختانه به نحو از انحا در پارس (ایران امروزی)، هند، تاجکستان، ازبکستان و قرغیزستان تا جایی که شخصاً ملاحظه نموده ام تا به امروز تجلیل می‌شود.

از جملهٔ این سه جشن تنها (آذرجشن) در اکثر از این کشورهای یاد

گردید فراموش شده است. اما دو جشن دیگر بسیار با شکوه و جلال اگر در سطح دولتی از آن تجلیل به عمل نمی‌آید، در سطح ملی برگزار می‌شود. ولی وای به حال فرهنگ ملت ما که اکثریت مردم نه تنها که این دو جشن را بیاد ندارند، که تصادفاً اگر نامی از آن بشنوند در اثر از خودبیگانگی و خودباختگی و جهالت و بی‌خبری، گیرنده و گوینده نام‌های قبل از حاکمیت آیینی و فرهنگی اعراب را به چندین تازیانه کفر و الحاد و آتش پرستی و غیره و غیره می‌بندد.

چرا چنین می‌کنند؟

متکی به تاریخ می‌دانیم که دشمنان فرهنگ ملی و آیینی جامعه ما، برای تحمیل فرهنگ و آیین خود، ناگزیر بودند که فرهنگ و ارزش‌هایی آیینی ملی ما را نابود سازند. برای این نیت پلید خود مجبور بودند که از اتهام دورغ و ریا کار بگیرند.

یکی از دروغ‌هایی بی‌شمانه که بر فرهنگ آیینی مردم سرزمین ما وارد نمودند، متهم کردن آیین پاک و یکتاپرستانه مردم این سرزمین به آتش پرستی بود. این شیطنت را بخاطری عنوان کردند که پیش از تجاوز اعراب، مردمان کشور ما خدایپرست بودند و خدا را در روشنی آتش می‌پرستیدند. نور و روشنی را مظهر تجلی خدا می‌دانستند و بجای سر ماندن به پای و بسوی یک پاره سنگ سیاه در مکان خاص و کشور خاص، آنها در هر جایی که می‌خواستند خدای یکتا را به نیایش بنشینند نور می‌افروختند و در پرتوی آتش و یا خورشید ذکر خداوند می‌کردند. و نیز معتقد بودند که سیاهی و تیرگی مظهر اهریمن است و نباید در تاریکی خدا را پرستش کرد و مظهر خدا حجر را تصور نمود.

در رابطه به این موضوع این قلم در کتاب «سیطره ۱۴۰۰ ساله اعراب بر افغانستان» و نیز در جلد اول و سوم کتاب خویش «نام و ننگ» مفصلاً

معلومات ارائه نموده ام.^۱

اما بسیار قشنگ و کامل و فشرده، فردوسی بزرگ در شاهنامه پاسخ بداندیشان را داده است، جایی که می‌فرماید:

به یک هفته بر پیش یزدان بودند
مپندار کاتش پرستان بودند
که آتش بدانگاه مهرباب بود
پرستنده را دیده پر آب بود

آتش نه تنها که مهرباب (محراب به عربی) بود بلکه آتش در نزد مردم با فرهنگ و با دانش و با دیانت سرزمین ما، نماد روشنی، پاکیزگی، تندرستی کشندهٔ امراض و آفات و دورکنندهٔ حشرات موزی و نابکار نیز به شمار می‌آمد.

آتش به معنی نور و روشنائی در تفکر خردگرایان یکی از مخلوقات اهورا مزدا و تجلی خداوند می‌باشد. برپایهٔ این تفکر و خلاف تصور تاریک‌اندیشان، ارجگذاری به آتش نه به دلیل پرستش خود آتش که در واقع پرستش خدا در فروغ و تجلی آن می‌باشد. بر پایه منطق دیگری مبنی بر اینکه پرستش خداوند سمت و سوی جغرافیایی و مکان خاص نمی‌پذیرد، مردم یکتاپرست ما در روزگار قبل از قبول اسلام هر جا که فروغ دیده میشد، آن را نشانه ای صوری از وجود روشنائی و تجلی وجود خداوند می‌دانستند و متکی بر همین باور بود که در هنگام نماز رو به فروغ و آتش، نماز می‌گذازدند.

نسبت به همین ارجگذاری‌ها به آتش بود که مردم ما جشن‌ها و مراسم شادی و شادکامی خویش را نیز در فروغ و تجلی خداوند برپا می‌کردند و شکر

^۱ کتاب‌های «سیطرهٔ ۱۴۰۰ سالهٔ اعراب بر افغانستان» و «نام و ننگ» توسط انتشارات راه پرچم به شکل دیجیتال همگانی و لینک دانلود آن در اخیر این کتاب آورده شده است.

نعمات ایزدی را به جا می‌آوردند. آغاز هر شب و روزی جشن و شادی و شادکامی را با روشن کردند آتش به پیشباز می‌گرفتند، که جشن سوری (چهارشنبه سوری) که در آن آتش می‌افروزند و شادی می‌نمایند در واقعیت (پیشواز روز جشن نوروز) بوده است.

همانگونه که گفته شد، نیاکان ما جشن‌ها و ایام فرخنده را با شمع و شراب و شادی استقبال می‌نمودند.

در فرهنگ کهن سال مردم ما جشن‌ها و روزهای ویژه و شکوهمند چون نوروز، مهرگان و سده از خود تشریفات خاص داشتند. چنانکه گفته شده که جشن سوری "پیشواز" جشن بزرگ نوروز و به مثابه تشریفات آن فرخنده جشن به شمار می‌آمده است. در این یک شبانه روز تشریفات پیش از نوروز، مردم با افروختن شمع و نوشیدن شراب‌های فرح‌بخش مانند نوشابه (هوم) به رقص و پایکوبی می‌پرداختند و ترانه‌های آمد، آمد نوروز را سر می‌داند و بدینگونه می‌خواستند و آرزو می‌نمودند تا سال نوی خوش و خرم و فرخنده ای را پیش رو داشته باشند.

در پهلوی این، مردم خداپرست ما قبل از اسلام، روزهای ویژه پی برای دعا به روان رفتگان خویش داشتند. که این روز را به نام (فروردگان) یاد می‌نمودند. یعنی روز فرورها.

فرور چیست؟

نخست صورت درست تلفظ این کلمه فر- و - هر (Fra-Var) می‌باشد. نه فرور. از لحاظ معنی، اوستاشناسان و دانشمندان هرکدام به گونه‌هایی مختلف در پی معنی این واژه برآمده اند:

«دارمستر بنا به تعبیت از نریوسنگ که در قرون گذشته ترجمه ای از اوستا انجام داده، فرور را هم ریشه با پرور parvar فارسی می‌داند و معتقد است که به معنای پروردن و غذا دادن می‌باشد. اشیپگل آن را از ریشه

“وخش” به معنی نمو کردن و بالیدن آورده است. یوستی *yusti* ور “*var*” را به معنی ایمان آوردن و ریشه باور را همین “ور” قابل شده است. «
به همین گونه هرکدام نظریات مختلف در معنی “فروهر” ارائه داشته اند. اما آنچه که از ادبیات آیینی زرتشتی برمی آید “فروهر” به معنی نیروی نگهدارنده جان است. هرگاهی که جان از تن جدا می گردد، این نیرو همچنان تا زنده شدن دوباره انسان حافظ روح انسان می باشد. حتا گاهی نیز فروهر جان یا روح هم گفته شده است.

متکی بر این باورها، روان گذشتگان (فروهرها) به مدت ده شبانه روز از آسمان ها به شهر و دیار خود باز می گردند و با بازماندگان خویش می باشند. این مدت ده روز پیش از نوروز است، در برخی منابع شش و چهار روز پیش از نوروز گفته شده است.

در این روزها بازماندگان لباس های نو می پوشیدند، هم چنان برای شادی گذشتگان شان سفره های رنگین می گستردند که در آن نقل و نبات و شیرینی و میوه و سبزی و گل و کتاب اوستا و شمع روشن می نمودند. فضای خانه ها را با عطر عنبر و گلاب خوشبو می نمودند. همه به شادی و خرسندی پرداخته و ساز و رقص سر می داند. به باور اینکه چون روان درگذشتگان به میان آنان می آیند و می باشند بایست که شاد باشند و به بازماندگان دعای خیر و فروانی نعمت و شادی بیشتر نمایند.

همچنین در برخی از مناطق کشور ما در شب فروردگان بر سر بام ها برای راهنمایی روان درگذشتگان شان آتش می افروختند و می گفتند که این آتش برای آن است که روان درگذشتگان در روشنایی وارد خانه ها شوند.

به هر روی، طبق باورهای آیینی در روز فروردگان که در اصطلاح اسلامی آن را “شب مرده ها” یاد می کنند، ارواح گذشتگان هر خانواده به نزد اقارب شان به ویژه در آخر سال یعنی پیش از نوروز برمی گردند.

از سوی دیگر، افروختن آتش در شب فروردگان بر حویلی‌ها و بلندی‌ها بنا بر این اعتقاد بوده که می‌پنداشتند که اهریمن دشمن آتش است و آتش سوزنده اهریمن. هر جا که آتش افروخته گردد، اهریمن و (خرفستر Khrafstar) جانوران موذی و آسیب رسان و نیز آدم‌های دیوپرست و بدسرشت را در آنجا راه نیست، که در این صورت افروختن آتش موجب رضای قروهرها می‌گردد. و شادمانی خانواده‌ها گردهم‌آبی‌شان در دور یک سفره‌پراز شربنی و غذا، نیز موجب خشنودی ارواح گذشتگان می‌شود، زیرا در فرهنگ نیاکان ما شیون و مویه و گریه و زاری به موجب اوستا، از آفریده‌های اهریمن به شمار می‌آید. عکس آن شادی و خرسندی به مثابه نعمات اهورایی مورد ستایش بوده است.

در اتکا به فرهنگ شادزیستی و خرداندیشانه نیاکان ما بود که مویه‌گران و فاتحه‌خوانان و ماتم‌گستران و ماتم‌اندیشان برای آنکه بتوانند از آیین خرد و شادزیستی و جشن‌های چون نوروز، سده، مهرگان، فروردگان و پیشواز روز نوروز (جشن سوری) و صدها جشن و مراسم پرتو افشان دیگر جلوگیری نمایند، پیروان نور و خرد را متهم به آتش پرستی نمودند و با شمشیر و دار و دژه، مانع برگزاری این جشن‌ها گردیدند و ایشان را پس از قتل و کشتارهای بیرحمانه واداشتند تا تسلیم مکتب ماتم و گریه و مویه گردند.

مردم خراسان پنجمصد سال علیه ماتم‌اندیشان و ماتم‌گستران دلبرانه مقاومت نمودند. ولی در اثر خودفروشی و خودباختگی‌هایی که شرح همه آن در کتاب سیطره ۱۴۰۰ ساله اعراب بر افغانستان نوشته شده است، سرانجام ماتم‌گستران در گسترش آیین ماتم موفق گردیدند. اما مردم پارس بجایی مقاومت مسلحانه ترجیح دادند که جزیه بدهند و دین و آیین خود را موقتاً نگهدارند. از سوی دیگر بسیار هشیارانه در درازمدت توانستند آیین‌های نیایی را رنگ آخوندی زده و در زیر رنگ آخوندی، به برگزاری آیین‌ها و سنت‌های ملی و فرهنگی تاریخی خویش ادامه دهند. یکی از این

ستوده هشیاری‌ها تداوم جشن سوری به نام (چهارشنبه سوری) به بهانه احترام به قیام مختار بن ابی عبید ثقفی بوده است. و آن چنان بوده که مختاربن ابی عبید یکی از سرداران عرب که به خون‌خواهی حسین ابن علی و اهل بیت آن که در کربلا در یک جنگ قدرت طلبانه ذات البینی کشته می‌شود، قیام می‌نماید.

مختاریان برای اینکه از کمیت طرفداران خویش آگاه شوند، اعلام می‌نمایند که طرفداران قیام علیه یزید بن معاویه به خون‌خواهی حسین، شب هنگام بر بام خانه‌های خویش آتش بیفروزند. تصادفاً آن شبی که باید آتش افروخته می‌شد، چهارشنبه آخر سال بوده است.

این تاریخ و این اقدام یک عرب بهانه شد برای کسانی که می‌خواستند به نحوی از انحا ایام و سنت‌های فرهنگی خویش را به هر طریق که شده در حاکمیت عرب نیز برگزار نموده و از زیر ریش عرب خرسوار بگذرند.

بدین بهانه بود که مردم پارس که به آیین نیایی خویش قلباً وفادار مانده بودند تحت عنوان احترام به قیام مختار در دفاع از حسین، بی پروا مراسم پرتو افشانی جشن سوری را ادامه دادند. اما در افغانستان این بهانه زمینه نداشت. خواننده خود می‌داند که چرا؟

یکی دیگر از حدسیات که چرا جشن سوری را به چهارشنبه آخر سال واگذاشتند و به چهارشنبه سوری مسمی ساختند، این می‌تواند باشد که در فرهنگ عرب چهارشنبه (یوم الاربعاء) روز شوم و نحس به شمار می‌آید. جاحظ در المحاسن و الاضداد آورده: «والاربعاء یوم ضنک و نحس». یعنی که چهارشنبه یا یوم الاربعاء روز شوم نحس است. مردم پارس و خراسان و سایر کشورهای آسیایی که به فرهنگ و آیین خویش می‌اندیشیدند، چهارشنبه را به رغم عرب روز شادی و شادکامی برگزیدند و روز استقبال از روان گذشتگان خویش، تا بدین گونه نشان داده باشند که روزهای خدا از هم تفاوت ندارند و این همه خرافات است. و شاعر

خراسانی ما منوچهری نیز بهانه یافت که بگوید:

چهارشنبه که روز بلاست باده بخور

بساتگین می خور تا به عافیت گذرد

به هر حال در هزارهٔ امروز حاکمیت جباران سیر زوالی خویش را می‌پیماید و دیگر بهانه در کار نیست و مردم به ویژه جوانان کشور ما با قامت رسا و غرور شکوه آفرین از فرهنگ ملی و تاریخی خویش با ماهیت ذاتی آن تجلیل به عمل آورده و در تاریکی‌ها چراغ می‌افروزند.

در شب جشن سوری، گاهی سه یا هفت خرمن‌های کوچک آتش که سه اول آن در گرمای سه پند آیین نیایی «اندیشه نیک»، «گفتار نیک»، و «کردار نیک» و هر هفت آن در گرمای داشت امشاسپند «هرمزد»، «وهومن»، «اردیبهشت»، «شهریور»، «سپندار مذ»، «خورداد» و «امرداد»، طی مراسمی ویژه ای روشن می‌نمودند که تا هنوز در برخی از روستاها و شهرهای تاجکستان همچنان رواج دارد و این قلم همچین مراسم در شهر فرغانه و در دیبهه بین کوهپایه‌های ورزآب و شهرک عینی در تاجکستان شخصاً اشتراک نموده ام.

در بدخشان و شمال افغانستان در شب چهارشنبه سوری، دختران موی سر خود را به چهل رشته تقسیم کرده و آن را می‌بافند و در انتهای رشته موها (فیتة) ظریفی می‌بندند تا تمام چهل رشته به ترتیب در کنار یکدیگر قرار گیرند و هنگام پریدن از روی آتش می‌گویند: «روی مبارکت گردم زردی مرا گیر و سرخی ات را بده». در بعضی از دهات درواز بدخشان از شب تا بامداد نوروز برگرد آتش می‌نشینند و می‌رقصند.

۱۵ / ۰۳ / ۲۰۲۵

منابع:

- ۱- سیطره ۱۴۰۰ ساله اعراب بر افغانستان، سلیمان راوش
- ۲- تاریخ بخارا از ابوبکر محمد بن جعفر النرشخی
- ۳- جلد اول و دوم نام و ننگ، سلیمان راوش
- ۴- دیوان فرخی سیستانی
- ۵- دیوان منوچهری دامغانی
- ۶- دیوان مسعود سعد سلمان
- ۷- گاه شماری و جشن‌های ایران باستان، هاشم رضی
- ۸- پژوهش در در فرهنگ باستانی و شناخت اوستا، مسعود میر شاهی

سیزده بدر (سیزدهم نوروز) یا روز ستایش، سپاس و بستن

پیمان عشق

سیزده فروردین ماه (حمل) روزی ختم نوروز و سیزده بدر است. گرچه که بلاد اهورایی ما را موقتاً اهریمن اندیشان به غنیمت گرفته اند، ولی باور بر این است که به گفتهٔ حافظ شیرازی:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور

کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور

و تا بازگشت قافلهٔ گل به گلستان لازم است از رنگ و بوی گل‌ها بدانیم و از آن آگاه باشیم. به ویژه آنهایی که در سرزمین‌های پُرگل و آرام زندگی دارند اگر تلاش نمایند که چراغ یادگارهای فروغینه فرهنگ را روشن نگهدارند و به نسل‌های بعدی انتقال بدهند رسالت تاریخی خویش را ادا کرده‌اند. یکی از این یادگارهای درخشندهٔ ما سیزده (سیزده بدر) که اینجا هرچند فشرده به می‌پردازم چون می‌دانم که در احوال کنونی با خواندن، مردم ما میانهٔ خوبی ندارند. اینک فشرده پژوهش من در مورد سیزده بدر:

... در گاهنامهٔ پیش از اسلام، چنانکه در ستایشنامهٔ جشن سوری نوشته ام، هر روز یک ماه به نام یکی از فرشتگان خدا مسمی گردیده است. سیزدهم روز هر ماه به نام تیر که در زبان بلیکایی (بخدی) در اوستا تیشتریه یاد گردیده، موسوم می‌باشد. تیشتریه (تیر) فرشتهٔ باران است. همچنان تیشتر یکی از ستاره‌هایی درخشان است که در ادبیات زرتشتی لقب سرور ستارگان به وی از سوی اهورا مزدا داده شده است.

در فرهنگ نام‌های اوستا که هاشم رضی آن را تألیف نموده نوشته شده

است که:

«تشر تنها فرشتهٔ باران نیست، بلکه همواره بر احوال زمینیان ناظر است و برای نیکان و ستایندگان خود نعمت های زیاد و خرسندی می آورد. ستاره ایست که با درخشندگی فراوان، با روشنی صاف و سپید در آسمان می درخشد. با فروباریدن باران بروی زمین، خاک تفته را سیراب می سازد و شهرهایی را که از گرمای تابستان نزار و بیمارند، شادمانی و سرخوشی می بخشد»

در فرهنگ تازیان روز سیزده روز نحس به شمار می آید. حتا عیسویان نیز عدد سیزده را نحس می شمارند تا جایی که مثلاً سیزده نفر دور یک سفره جمع نمی آیند. ولی در فرهنگ پاکیزه و عرب نازده ای مردم خراسان، چون هر یک از روزها به نام یکی از فرشته های خدا مسمی می باشد بدین لحاظ فرشته ها را نحس نمی خواندند و همه روزهای سال را گرامی می داشتند. به ویژه که سیزدهم هر ماه به نام سرور فرشتگان یعنی تیشتر مسمی می باشد که فرشتهٔ باران و نعمت افزا است.

به هر حال، روز سیزدهم فرودین را "سیزده بدر" می گویند. (بدر) معنی بیرون شدن را می دهد. در روز پایانی نوروز اکثر از خانواده ها در پیش از اسلام در کشور ما تجلیل دلنشینی و با شکوه می نمودند. این تجلیل در ذات خویش بر پایه بزرگ داشت از دوازده روز جشن نوروز بود.

جشن نوروز دوازده روز بوده است:

مطابق سنت از جشن نوروز، طی دوازده روز تجلیل به عمل می آمده. این بدان سبب بوده که از یک نوروز تا نوروز دیگر یک سال می گذرد. از پی هر نوروز دوازده ماه می آید. به منظور اینکه هر دوازده ماه سال را از پیش خیرمقدم گفته و به فال نیک گرفته باشند، یک روز را به نام هر ماه در جشن نوروز افزودند که مجموعاً می شود دوازده روز. روز سیزده ام فروردین را پایان جشن نوروز و روز ستایش و نیاش و سپاسگزاری تعین نمودند.

سنت چنین بوده که در این روز یعنی سیزدهم فروردین، خانواده‌ها به مرغزارها، لاله زارها و بوستان‌هایی می‌رفتند که عموماً کنار دریاها و رودها و جوی‌ها واقع می‌بود.

در چنین بسترهای سبز و دل‌انگیز و شاداب و در نور آفتاب جهان‌تاب، بزرگان خانواده‌ها به طور خاص نماز شکرانه در نمازگاه‌های سبز به پیشگاه خداوند بجا می‌آوردند و از اهورامزدا (خداوند بزرگ) سال پر برکت، سبز و شادی‌بخشی را آرزو می‌نمودند.

از سویی دیگر چون این روز را به نام فرشته باران می‌شناختند، سبزه که تجلی باران و نماد آسایش، خرمی و وفور نعمات به شمار می‌آید برای به ویژه جوانان ارزش باوری شاعرانه داشت. چنانکه اگر بزرگان خانواده‌ها در این روز در نمازهای خویش برای آبادانی خود و خانواده و جامعه خود نماز شکران می‌خواندند و ستایش خداوند را بجا می‌آوردند.

جوانان و به ویژه دوشیزگان با حُجب و حیای دخترانه خود، بدور از دید دیگران دسته دسته و یا گاهی به تنهایی در گوشه از مرغزار و یا بوستان با خانواده رفته بودند، دو شاخه از سبزه، نماد از باران رحمت، خوشبختی و خرمی را گرفته با هم گره می‌زدند، هنگام گره زدن دوشاخه سبزه، آرزوی خویش را در دل نیت می‌کردند. پس از آن کنار رود یا جوی رفته سبزه‌ای گره کرده را به آب می‌انداختند و از آب می‌خواستند که در باز شدن و یا گشایش گره یا "مشکل" شان یاری برساند. یعنی فرشته آب آن گره را باز نماید.

راویان حکایت از آن دارد که بیشترین گره‌هایی که در آب انداخته می‌شد، گره‌ها در کار عشق و عاشقی بوده است (که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها) و نیت‌ها، نیت رسیدن عاشق به معشوق بود و یا پیدا شدن و پیاده شدن شهزاده بخت بر سرای و تخت شهرستان امیدها. چنانکه مسعود سعد سلمان گفته:

ای نگار تیر بالا روز تیر
خیز و جام باده ده بر لحن زیر
عاشقی در پرده عشاق گوی
راه های طبع خواه دل پذیر

این خواست‌ها و نیازها و دعاها بنابر روایت‌های آیینی، ریشه در چشمه‌گاه رازهای آفرینش و نخستین پیوند زناشوهری در جهان داشته است. در ادبیات آیینی و اساطیری کیومرث اولین بشر به شمار می‌آید که در اوستا بارها از او نام برده شده است. مثنی و مشیانه که پسر و دختر کیومرث بودند در روز سیزدهم فروردین با هم پیمان زندگی می‌بندند که اولین ازدواج بشر به شمار می‌آید. پیمان عقد آنها را گره زدن دو شاخه سبز تشکیل می‌داده است. از این رو گره زدن دو شاخه سبز نماد پیوند دو دل‌داده و احترام به اولین پیوند زناشوهری بشر به شمار می‌آید. به همین خاطر بوده که در این روز دختران و پسران که با هم نامزد هستند در حالیکه یکی بسوی دیگر گل لبخند عشق می‌باشند همزمان سبزه گره می‌زنند و سوگند وفاداری یاد می‌کنند.

گفتنی است که در فرهنگ سامی اولین ازدواج بشر که پسر و دختر آدم و حوا می‌باشد توأم با خون خشونت بوده و موجب شده که یک برادر بدست برادر دیگر کشته شود. چونکه یک خواهر زیباتر نسبت به خواهر دیگر بوده و هر دو برادر آرزوی ازدواج با خواهر زیبای خود را داشتند. چنانکه یعقوبی در جلد اول تاریخ خویش در صفحه ۵ می‌نویسد:

«... آدم با حوا در آمیخت پس حوا بار دار شد و پسری و دختری زائید. آدم پسر را "قابیل" و دختر را "لوبدا" نام کرد. باردیگر حوا باردار شد و پسری و دختری آورد و آدم پسر "هابیل" و دختر را "اقلیما" نام نهاد و چون فرزندان آدم بزرگ شدند و به نکاح رسیدند آدم به حوا گفت قابیل را بگو با اقلیما ازدواج کند و هابیل را امر کن لوبدا را بگیرد.

از این رو قابیل بر هابیل که خواهرش را به زنی گرفت حسد ورزید.»
بعداً در اثر این حسادت، قابیل هابیل را می‌کشت که جای این این قصه
اینجا نیست.

در سیزده بدر در حالیکه دوشیزگان و پسران جوان مست شراب زیبایی‌ها و
امیدواری‌ها به آینده قشنگ و بهارگونه می‌بودند چنانکه نظامی گنجوی در
" شرفنامه " می‌گوید:

که نوگشتی آیین آتشکده ز	به نوروز جمشید و جشن سده
خانه برون تاختندی به کوی	زهر سو عروسان نادیده شوی
به شادی دويدندی از هر کنار	رخ آراسته دستها پــــرنگار
به یاد مغان گردن افراشته	مغانه می‌لعل برداشته
بر آورده دودی به چرخ بلند	ز برزین دهقان و افسون زند
که افسانه گویی، که افسونگری	همه کارشان، شوخی و دلبری
یکی پایکوب و یکی دست زن	فروهمشته گیسو، شکن در شکن
سعی سرو زیبا بود گل پرست	چو سرو سعی، دسته گل به دست
شماری جهان را شدی روز نو	سر سال، کز گنبد تیزرو
به کام دل خویش، میدان فراخ	یکی روز شان بود، از کوی و کاخ

کدبانوان، غروب و یا عصر آن روز یعنی پیش از هنگام بازگشت به
خانه‌های خویش، هر کدام با شوهران و بزرگسالان خانواده، مقداری از
هفت سین (هفت میوه) را که قبلاً برای نذر در پیاله جداگانه با خود
داشتند، کنار جویی و یا رودی آمده هفت سین را پس از خواندن دعا و
ستایش خداوند به آب می‌ریختند و بدینگونه از خداوند بزرگ خواستار
سال پرمیمت و نیکوی می‌شدند.

به این ترتیب با ریختن هفت سین به آب و ستایش و نیایش به بارگاه
خداوند و انجام سرود و ساز و رقص، مراسم جشن نوروزی را روز سیزدهم

فروردین ماه پایان یافته اعلام می نمودند و زندگی روال عادی خویش را فردای آن روز از سر می گرفت .

به هر روی، در فرهنگ نیایی و جمشیدی جامعه ما مفاهیم و معانی نمادینه‌ای برای آیین سیزده بدر ارائه گردیده است. از جمله، شادبودن و خندیدن در این روز نشانه نفرین کردن بر اندوه و ماتم می باشد. زیرا اندوه و ماتم در فرهنگ اهورایی مظهر اهریمن پنداشته می شود. دیگر روبوسی است که نماد یکی شدن و وحدت و محبت بوده ، هم چنان گسترده سفره در مرغزار و بستان ها از سوی خانواده ها نشانه ستایش طبیعت به شمار رفته و به آب افکندن هفت سین نشانه هدیه بخشیدن به فرشته آب "اناهیتا" بوده است.

در رابطه به دادن هدیه به فرشته آب "اناهیتا" در فرهنگ اساطیری مردمان باخترزمین ثبت است که بیشترین از شاهان پیشدای و کیان بلخی، حتا شخص پیغام آور خدا زرتشت بزرگ، اکثراً برای فرشته آنها اناهیتا هدیه و نذر داده اند. چنانکه گفته شده که جمشید بر فراز کوه هراهرئیتی، فریدون برای مسلط شدن بر ضحاک نیز در همانجا، هوشنگ پیشدای بلخی در کوه هرا، نریمان گرشاسپ در کرانه دریاچه پیشینه، افراسیاب در پهنه دریای فراخکرت، کی کاووس بر فراز کوه اریزفیه و شخص پیغام آور خدا در کنار رود ونگوهی دائی تیا (آمو) اناهیتا را ستایش نموده اند و هدیه‌ها و نذرها داده اند و از او درخواست کرده اند که از اهورا مزدا بخواد تا در آرزوهای شان، ایشان را کامیاب گرداند، که طبق روایت‌های اساطیری اکثراً به آرزوهای خود نایل آمده اند.

همچنان گره زدن سبزه نشانه عقد و پیمان عشق و زناشویی و نیز استدعایی باز شدن بخت شمرده می شد. مسابقه (بزکشی) اسب دوانی در این روز نیز یادگار جمشیدی بوده و در واقعیت نماد جدال و پیکار تیشتریه (تیر) فرشته باران با دیو خشکسالی به حساب می آمده است . معمولاً مسابقه بزکشی

در قدیم‌ها در روز سیزدهم فروردین ماه صورت می‌گرفته است که در پهلوی معنی اول به مفهوم پیام ختم جشن نوروز نیز بوده است.

باید گفت که امروز تنها ایرانیان چه در داخل آن کشور با وجود مخالف آخندها و چه در خارج از کشورشان از این روز با فر و شکوه تجلیل به عمل می‌آرند.

در افغانستان از این روز از سده‌ها بدینسو است که نام و نشان وجود ندارد. در تاجکستان و ازبکستان و بخش‌های از پاکستان برخی از خانواده این روز را تجلیل می‌کنند، اما ناسگالیده بدون آنکه از مفهوم واقعی آن اطلاع داشته باشند. اما خوشبختانه در پسینه سال‌ها جوانان شهرهای بامیان، هرات، بلخ، بدخشان، ننگرهار و کابل نیز، تا جایی که اطلاع حاصل شده است خانواده‌ها را تشویق و ترغیب نموده‌اند که دسته جمعی در روز سیزدهم ماه فروردین به مرغزارها رفته میله و شادی نمایند و بدین ترتیب از این روز تجلیل می‌نمایند.

امید می‌رود این روز خجسته که یادگار فرهنگ نیایی مردم سرزمین ما به شمار می‌آید بار دیگر شکوه دیرینه خویش را به همت دانش و بینش خردبار جوانان باز یابد.

در مورد اینکه چرا و چه وقت نوروز را چهل روز خوانده‌اند باید گفت که این امر بر می‌گردد بر تفکر تحمیل آیین عزاداری بر آیین جشن و شادی و خنده که روی این موضوع در جلد چهارم کتاب «نام و ننگ یا تولد دوباره خراسان کهن در هزاره نو» از سوی این قلم بحث به عمل آمده است.

یادداشت ضروری:

آثار ذیل سلیمان راوش از جانب انتشارات پرچم به شکل دیجیتال تدوین و از جانب انتشارات راه پرچم همگانی و از لینک‌های زیرین قابل دسترسی است:

۱. پنج ستاره از کهکشان خرد خراسان:

<https://rahparcham\1.org/wp-content/uploads/2020/02/%D9%BE%D9%A7%D8%AC-%D8%B3%D8%AA%D8%AV%D8%B1%D9%A7-%D8%AV%D8%B2-%DA%A9%D9%A7%DA%A9%D8%B4%D8%AV%D9%A7-%D8%AE%D8%B1%D8%AF-%D8%AE%D8%B1%D8%AV%D8%B3%D8%AV%D9%A7-%D8%B3%D9%A4%DB%AC%D9%A5%D8%AV%D9%A7-%D8%B1%D8%AV%D9%A8%D8%B4.pdf>

۲. سه واکنش تکاوران تیزیوی خرد در خراسان:

<https://rahparcham\1.org/wp-content/uploads/2019/11/%D8%B3%D9%A7%D9%A8%D8%AV%DA%A9%D9%A7%DA%B4%D8%AA%DA%A9%D8%AV%D9%A8%D8%B1%D8%AV%D9%A7%DA%AA%DB%AC%D8%B2%D9%BE%D9%A8%DB%AC%D8%AE%D8%B1%D8%AF%DA%AF%D8%B1%D8%AE%D8%B1%D8%AV%D8%B3%D8%AV%D9%A7.pdf>

۳. نام و ننگ (جلد اول):

<https://rahparcham\1.org/wp-content/uploads/2019/10/%D9%A7%D8%AV%D9%A5%D9%A8%D9%A7%D9%A7%DA%AF%DA%AC%D9%A4%D8%AF%D8%AV%D9%A8%D9%A4.pdf>

۴. نام و ننگ (جلد دوم):

<https://rahparcham\1.org/wp-content/uploads/2019/10/%D9%A7%D8%AV%D9%A5%D9%A8%D9%A7%D9%A7%DA%AF%DA%AC%D9%A4%D8%AF%D8%AF%D9%A8%D9%A5.pdf>

۵. نام و ننگ (جلد سوم):

<https://rahparcham\1.org/wp-content/uploads/2019/10/%D9%A7%D8%AV%D9%A5%D9%A8%D9%A7%D9%A7%DA%AF%DA%AC%D9%A4%D8%AF%D8%B3%D9%A8%D9%A5.pdf>

۶. نام و ننگ (جلد چهارم):

<https://rahparcham1.org/wp-content/uploads/2019/10/%D9%86%D9%A8%D9%A6%D9%A6%DA%AF%DA%AC%D9%A4%DA%AF%DA%86%D8%AV%D8%B1%D9%A5.pdf>

۷. سیطره ۱۴۰۰ ساله اعراب بر افغانستان (جلد اول):

<https://rahparcham1.org/wp-content/uploads/2019/10/%D8%B3%DB%AC%DA%BV%DA%B1%D9%8V1400-%D8%B3%DA%AV%D9%A4%D9%8V%DA%AV%DA%B9%DA%AA%DA%AA%D9%81%DA%BA%DA%BA%DA%AV%D9%A6%D8%B3%DA%AA%DA%AV%D9%A6-teil-1.pdf>

۸. سیطره ۱۴۰۰ ساله اعراب بر افغانستان (جلد اول):

<https://rahparcham1.org/wp-content/uploads/2019/10/%D8%B3%DB%AC%DA%BV%DA%B1%DB%80-%D9%8V%D8%B2%DA%AV%DA%B1%D9%A4-%DA%86%D9%8V%DA%AV%DA%B1%DA%B0%DA%AF-%DA%B3%DA%AV%D9%A4%DB%80-%DA%AV%DA%B9%DA%B1%DA%AV%DA%AA-%DA%AA%DA%B1-%DA%AV%D9%81%DA%BA%DA%AV%D9%A6%D8%B3%DA%AA%DA%AV%D9%A6-%DA%AC%D9%A4%DA%AF-%DA%AF%D9%A8%D9%A5-teil-2.pdf>



راه‌چم ناشران‌دیشه‌های دموکراتیک

www.rahparcham1.org